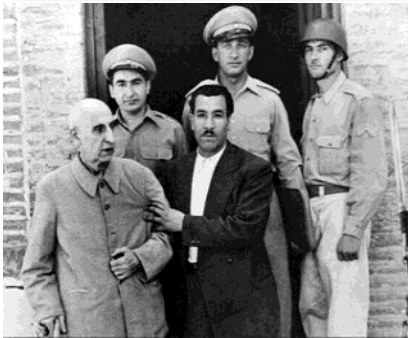


آیا آنچه داریم «سرمایه‌داری رفاقتی» است؟



زمانی که سیا و ام‌آی-۶ [سازمان اطلاعات بریتانیا] علیه مصدق، نخست‌وزیر ایران، کودتا کردند، زیرا صنعت نفت را ملی کرد و در نتیجه، شرکت بریتانیایی «نفت ایران و انگلیس» را از موقعیت برجسته‌ای که تا آن زمان داشت محروم کرد، دولت‌های متجاوز در دفاع از منافع سرمایه‌داران انحصاری خاصی عمل می‌کردند... دولت بریتانیا رسماً هرگونه ارتباطش با آن کودتا را، که مصدق را سرنگون کرد و شاه ایران را به قدرت رساند، انکار کرده است.

عناصر فاشیستی در هر جامعه مدرنی هستند، اما معمولاً ناچیز، بی‌اهمیت، و فرعی‌اند. آن‌ها فقط زمانی به مرکز صحنه می‌آیند که از حمایت سرمایه‌انحصاری برخوردار می‌شوند که پول و پوشش رسانه‌یی کافی در اختیار آن‌ها می‌گذارد. و این زمانی رخ می‌دهد که بحران سرمایه‌داری بروز می‌کند که باعث افزایش چشمگیر بیکاری می‌شود و سرکردگی سرمایه‌انحصاری- که تا زمان بروز بحران از آن برخوردار بوده است- متزلزل می‌شود.

در چنین شرایطی، نقش عناصر فاشیستی منحرف کردن گفتمان جاری است. به این ترتیب، از راه گسترش نفرت و خصومت علیه برخی از اقلیت‌های مذهبی یا قومی یا زبانی نگون‌بخت، تنگدستی و دشواری اساسی زندگی در نظام سرمایه‌داری بحران‌زده پنهان می‌شود. علاوه بر این، زمانی که عناصر فاشیستی به قدرت می‌رسند، البته سرکوب دولتی نیز اعمال می‌شود. اراد و اوباش فاشیست به‌صورت گروه‌های خودسر به جان اقلیت مورد هدف و متفکران، روشنفکران، مخالفان سیاسی، و دانشگاهیان مستقل می‌افتند.

ادامه در صفحه ۷



شماره ۱۱۸۶، ۲۶ تیر ۱۴۰۲
دوره نهم، سال چهل

**ضرورت «جدایی کامل
دین از حکومت» و
شکل‌گیری بدیل مترقی و
دموکرات در برابر
دیکتاتوری ولایی**

امروزه به‌جزئی می‌توان گفت که روند گسترش خیزش‌های اعتراضی در چند سال گذشته و به‌ویژه افزایش آگاهی اجتماعی-سیاسی در میان جوانان برای کسب حقوق دموکراتیک مدنی، صنفی، ملی، و آزادی‌های اجتماعی و فردی در کشور ما را دیگر نمی‌توان متوقف کرد.

برای سران «نظام» و در رأس آنها علی‌خامنیه‌ای اکنون مشخص شده است که پایگاه اجتماعی حکومت ولایی‌شان فقط محدود به بخش بسیار کوچکی از جامعه، از جمله مزدوران سرکوبگر، رانت‌خواران وابسته به سرمایه‌های کلان انگلی، و دیگر وابستگان حکومتی است. در مقابل، بخش بزرگی از طبقه‌ها و لایه‌های گوناگون جامعه و به‌ویژه زنان و جوانان زحمتکش، کاملاً مخالف دیکتاتوری ولایی و خواهان آزادی‌های دموکراتیک و عدالت اجتماعی‌اند.

دیدگاه کنونی بسیار منفی جامعه به کلیت جمهوری اسلامی و دیکتاتوری

ادامه در صفحه ۶



خده گاهش نرخ ارز ملی برای رفع کسر بودجه دولت

«دولت سرمایه‌داری دستگاهی فوق طبقات نیست. آلت ستمگری طبقاتی، آلت اعمال زور سرمایه‌داران و زمین‌داران بر

کارگران و توده‌های ستمکش است. بودجه دولتی نیز تجسم این ستمگری در عرصه فعالیت اقتصادی دولت است» [به نقل از: کتاب «اقتصاد سیاسی- شیوه تولید سرمایه‌داری»، تألیف: ف. م. جوانشیر، انتشارات حزب توده ایران، سال ۱۳۵۷، صفحه ۱۲۴۹].

آمار و شواهد موجود نشان می‌دهند که دولت رئیسی از افزایش نرخ ارز وارداتی برای کاهش کسر بودجه دولت استفاده می‌کند. کسر بودجه دولت در سال جاری و جمع مبلغ‌های استقراض شده دولت از بانک‌های دولتی و خصوصی نیز از سازمان تأمین اجتماعی کشور، بر بیش از ۱۲۰۰ همت (هزار میلیارد تومان) بالغ می‌شود که در حدود یک‌سوم آن فقط به کسر بودجه دولت رئیسی تعلق دارد. برای کاهش این کسر بودجه، دولت رئیسی با افزایش نرخ ارز وارداتی و تبدیل آن با نرخ بالاتر به ریال در بانک مرکزی، درآمد ریالی خود و نقدینگی پول را افزایش داده و درعمل با به‌وجود آوردن تورم بر

ادامه در صفحه ۲

**ضمیمه کارگری
«نامه مردم»،
شماره ۷۴
منتشر شد!**

بیدارگاه‌های قوه قضایی رژیم با صدور حکم‌های انتقام‌جویانه برای فعالان سیاسی و صنفی درناخت‌وتازند	ص ۴
دانشگاه سنگر آزادی است. این سنگر را تا پای جان باید حفظ کرد	ص ۴
نقش کلان سرمایه‌داران و دولت حامی آنان در کمبود و گرانی دارو	ص ۵
به خطر انداختن سلطه دلار	ص ۸
علت ریشه‌یی بحران جاری و رخدادهای اخیر در فرانسه: سیاست‌های سرمایه‌داری نولیبرالی	ص ۹

با هم به سوی تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری

برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی و برپایی جمهوری ملی و دموکراتیک!



ادامهٔ خدعهٔ کاهش نرخ ارز ملی برای ...

معضله‌های معیشتی مردم می‌افزاید و گسترش فقر را باعث می‌شود. در سال‌های اخیر روند کاهش نرخ ارز ملی و افزایش تورم حتی در قیاس با دوران دولت‌مداری احمدی‌نژاد و روحانی در نتیجهٔ تداوم حذف یارانه‌ها، آزاد سازی نرخ ارز، و فروش ارز به‌دست آمده از صادرات نفت خام و دیگر دارایی‌ها شدتی بیشتر هم یافته است. پیمان مولوی، دبیر کل سابق انجمن اقتصاددانان و از طرفداران پر و پا قرص پیشبرد نسخه‌های نولیبرالی سرمایه‌داری در میهن ما در این ارتباط همراه با نظاره به اینکه جواب پرسش خود در مورد نقش دولت در کاهش روزافزون ارزش ارز ملی را نمی‌داند، در مصاحبه‌اش با "فارس نیوز"، اسفندماه ۱۴۰۱، می‌گوید: "بزرگترین دارنده و همچنین کنترل کننده بازار ارز، دولت محسوب می‌شود و کامل‌ترین اطلاعات ممکن را نیز در اختیار دارد بنابراین این گزاره اساساً غیرقابل کتمان است که دولت امکان انجام دادن چنین اقدامی را در اختیار دارد اما از سوی دیگر به‌صورت شفاف هم گزارشی منتشر نشده است که دولت‌ها تا چه میزان از این محل انتفاع دارند و کسب درآمد کرده‌اند... کدام کشوری را سراغ دارید که با متزلزل کردن و کاهش ارزش پول ملی خود، برای خودش درآمد کسب کند؟" در پاسخ به این پرسش ساختگی باید گفت که البته بدیهی است که در رژیم ولایت فقیه نه تنها در این زمینه، بلکه در هیچ موردی نظارتی مؤثر بر فعالیت‌های اقتصادی دولت انجام نمی‌گیرد و گزارش شفافی تهیه نمی‌شود. رژیم ولایت فقیه عامل سیاست‌های اقتصادی ضد مردمی است که پیامد آن تخریب روزافزون بخش‌های مختلف اقتصاد کشور و فشار معیشتی‌ای روزافزون بر زحمتکشان شهر و روستای میهن ما است. کاهش نرخ ارز ملی نمونه‌ای از پیامدهای این سیاست‌های ضد مردمی رژیم ولایت فقیه است که هم‌زمان با تورم روزافزون و رکود و بحران اقتصادی افزایش نابرابری‌های اجتماعی- اقتصادی و فقر گسترده را موجب می‌شود.

تجربهٔ ده‌ها سال حکومت اسلام سیاسی نشان داده است که رژیم جمهوری اسلامی از اجرای هیچ‌گونه سیاست ضد مردمی‌ای به‌منظور بقای خود ابا ندارد. کاهش نرخ ارز ملی که پیامدش به‌وجود آمدن تورم و رکود اقتصادی مزمن است را خدعه‌های دیگر به‌منظور ادامهٔ حیات خود می‌بیند. تاریخچهٔ مختصر "متزلزل کردن و کاهش نرخ ملی" در پنج سال گذشته از این قرار است: اسحاق جهانگیری، معاون اول حسن روحانی، نرخ دلار ایالات متحده را در فروردین‌ماه سال ۱۳۹۷، ۴۲۰۰ تومان اعلام کرد. از این به‌اصطلاح "ارز ترجیحی" برای واردات کالاهای اساسی از جمله غلات، دانه‌های روغنی، و نیازهای دارویی و پزشکی استفاده شد. تا پایان مهرماه سال ۱۳۹۷ بیش از ۴۶ میلیارد دلار واردات کشور با این ارز ترجیحی تخصیص داده شده بود. در اسفندماه ۱۴۰۰ یکی از اولین اقدام‌های دولت تازه بر سر کار آمدهٔ ابراهیم رئیسی حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی بود که از سوی مجلس شورای اسلامی هم تصویب شد. کاملاً روشن بود که سیاست‌های دولت رئیسی در این زمان از جمله دادن "کالا برگ" برای خرید کالاهای اساسی و حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی از افزایش سرسام‌آور تورم نمی‌تواند جلوگیری کند. هم‌زمان ارز به‌دست آمده از صادرات غیرنفتی در برابر هر دلار ایالات متحده ۱۰ هزار تومان قیمت‌گذاری شده بود. پس از این نرخ ارز ملی نسبت به دلار و دیگر ارزها به‌شدت کاهش یافت و این روند تا امروز و همراه با تورم فزاینده ادامه دارد. در فروردین‌ماه ۱۴۰۱ پس از حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی از سوی دولت رئیسی، ارز پایه ۲۸ هزار و ۵۰۰ تومانی از سوی بانک مرکزی تصویب شد. این ارز از فروش نفت به‌وسیلهٔ دولت تهیه می‌شد و برای خرید کالاهای اساسی تخصیص داده می‌شد. شایعات رایج پیرامون حذف یا محدودیت استفاده از این نرخ ارز ترجیحی تازه بیانگر این بود که به‌احتمال زیاد بحران اقتصادی و معیشتی‌ای گسترده‌تر در قبال معیشت زحمتکشان میهن‌مان به‌دنبال خواهد داشت و قیمت برخی کالاهای خوراکی و دارو باز هم افزایش خواهد یافت.

در سال ۱۳۹۷ براساس ارز ۴۲۰۰ تومانی ارز نیمایی (نظام یک‌پارچهٔ معاملات ارزی) به‌وجود آمد که صادر کنندگان و وارد کنندگان کالاها

می‌توانستند کالاها را مستقیماً در سامانهٔ ارز نیمایی خرید و فروش کنند. در حال حاضر برای واردات بسیاری از کالاهای اساسی مورد نیاز به‌جای ارز ۴۲۰۰ تومانی از ارز نیمایی استفاده می‌شود. اخیراً، یعنی در خردادماه سال ۱۴۰۲، دلار نیمایی قیمتی معادل ۳۷ هزار و ۳۱۰ تومان رسیده بود که گرچه از قیمت ارز در بازار آزاد کم‌تر است، اما در قیاس با قبل از حذف دلار ۴۲۰۰ تومانی از افزایشی چشمگیر پیدا کرده است و از هر لحاظ بر شدت تورم و قیمت کالاهای اساسی افزوده است.

دولت جمهوری اسلامی که بخش اعظم درآمدش از فروش نفت خام در بازارهای بین‌المللی است، با افزایش نرخ ارز وارداتی برای مخارج جاری خود استفاده می‌کند و با افزایش نقدینگی پول در میهن ما در نبود رشد فعالیت در بخش تولیدی کشور و پویا نبودن این بخش اقتصادی، بیش از هر عامل دیگری افزایش تورم و تخریب وضعیت معیشت مردم را موجب می‌شود. در صورت وجود سیاست اقتصادی‌ای در چارچوب منافع ملی و مردمی و برای جلوگیری از افزایش نقدینگی افسارگسیخته، دولت فقط مقداری محدود و معین از ارز حاصله از فروش نفت را برای مخارج خود می‌بایست وارد بگذرد و ارز وارداتی هر چه بیشتر از تولید داخلی غیرنفتی تأمین شود. بدیهی است که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نیز که علاوه بر تأکید بر داشتن یک نرخ ارز ثابت و حذف ارز ترجیحی، به‌نوبه خود از حذف تعرفه‌ها برای حمایت از صنایع تولیدی داخلی و حذف کنترل نرخ ارز ملی در کشورهای درحال توسعه از جمله در میهن ما حمایت می‌کند. پافشاری نهادهای هماهنگ با "اجماع واشنگتن" بر اجرای این سیاست‌ها با کاهش تخصیص ارز به‌دست آمده از بخش صنایع تولیدی داخلی کشورهای درحال توسعه به‌منظور تهیه واردات اساسی کشورها همراه است. نهادهایی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، و سازمان تجارت جهانی، یعنی نهادهای امپریالیستی در رویارویی با امر حمایت از صنایع تولیدی داخلی، امکان رقابت برای شرکت‌های انحصاری با صنایع تولیدی داخلی در لوای شرایط به‌اصطلاح "تجارت آزاد" با "دنیای آزاد" و نبود کنترل نرخ ارز را بیش‌شرطی برای استفاده از اعتبارهای مالی و عضویت کشورهای درحال توسعه در این نهادها می‌دانند. در کشور ما که این سیاست‌های اقتصادی مخرب را با "حکم حکومتی" و بدون نظارت نهادهای مردمی می‌توان اجرا کرد، پیش‌برد سیاست‌های هماهنگ شده با "اجماع واشنگتن" از جمله در ارتباط با سیاست ارزی کشور به‌وسیلهٔ دولت‌های جمهوری اسلامی به‌راحتی انجام می‌شود فراموش نکنیم که تثبیت قیمت‌ها و نرخ ارز شرط دیگر حل معضل تورم و به‌طور کلی شرط دستیابی به توسعهٔ موزون و متوازن است. از این‌روی، به "کسر بودجه"‌های ساختگی دولت و فشار کلان‌سرمایه‌داران برای آزاد ساختن نرخ ارز، و البته به دستورعمل‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، باید پایان داد. می‌گوییم "کسر بودجه"‌های ساختگی، زیرا کافی است به حجم فرارهای مالیاتی بنیادهای وابسته به "رهبری نظام"، "هلدینگ‌ها"، و قدرتمندان مالی متشکل در اتاق‌های بازرگانی و به سودهای افسانه‌ای‌شان بنگریم و تأمل کنیم. البته در این میان یک‌سوم دیگر از درآمدهای ارزی حاصل از صادرات نفت نیز از صندوق به‌اصطلاح "توسعهٔ ملی" به‌دست "رهبری نظام" مصادره می‌شود [نگاه کنید به: کتاب "حکمرانی خوب و کاربست آن در ایران"، انتشارات حزب تودهٔ ایران، پاییز سال ۱۴۰۰، فصل نخست: از "حکمرانی خوب" بانک جهانی تا "حکمرانی اسلامی"].



پایدار، آموزش، بهداشت، حقوق بشر، ارتقای فرهنگی، محیط زیست، و جز این‌ها. آن‌ها از طریق منابع مختلف مالی زندگی می‌کنند، یعنی افزون بر بودجه عمومی، از منابع مالی اهدا شده به‌منظور همبستگی، کمک‌های

مالی از شرکت‌های بزرگ خصوصی (گفته می‌شود در جریان آن ممکن است پولشویی نیز وجود داشته باشد) اما مدار همیشه یکسان است و آن این است که شمال کمک می‌کند، جنوب کمک دریافت می‌کند. کمک‌ها برخی کوچک و تقریباً آشنا هستند. برخی دیگر هیولاهایی با تأثیر جهانی هستند که گاهی تأثیری نسبتاً قوی بر سیاست‌های عمومی کشورهای دارند که در آن‌ها فعالیت می‌کنند. بیشتر آن‌ها [سازمان‌های غیردولتی] سکولار هستند، اما مواردی نیز وجود دارند که به کلیساها مرتبط هستند (کاتولیک، پروتستان). به‌همه این دلایل، با توجه به این تنوع گسترده، تعمیم‌هایی در مورد آن‌ها نمی‌توان قائل شد. به‌عبارت‌دیگر، در بین سازمان‌های غیردولتی همه‌چیز وجود دارد، مطلقاً همه‌چیز.

اما فراتر از هدف‌های نیک، تردیدی نیست که کثرت آن‌ها، اساساً به دلیل کوچک و جزئی بودن سؤال برانگیز است. چرا باید کارکردهایی که به‌طور عمده مربوط به دولت هستند، جایگزین گردند؟ اگرچه "همکاری برای توسعه" نیم قرن است که وجود دارد، اما ظهور سازمان‌های غیردولتی هم‌زمان با سیاست‌های نولیبرالی سال‌های دهه ۱۹۸۰ / ۱۳۷۰ به‌بعد است که دولت‌های ملی را کاملاً تضعیف کردند. از این‌نظر، سازمان‌های غیردولتی نمی‌توانند فراتر از بازسازی‌های موقت بروند.

برنامه‌های اجراشده از سوی آن‌ها آنچه که یکی از رهبران جامعه Chimaltenango در گواتمالا گفته بود را به‌یاد می‌آورد: "آن‌ها جایی را که خراش نداشته باشد، می‌خراشند." با پاسخ کامل به خطوط تعیین‌شده از سوی قدرت‌های شمال، جایی که منابع مالی از آنجا می‌آیند، آنچه را آن کشورهای سرمایه‌داری مسلط تصریح می‌کنند انجام می‌دهند، نه آن چیزی که جمعیت فقیر به آن نیاز دارد که تلاش به سوی آن‌ها معطوف می‌شود. اثری که این پول‌ها ایجاد می‌کند مبارزه بی‌وقفه کارکنان محلی برای به‌دست آوردن آن‌ها است، در نتیجه به شکاف در رویکرد اعتراض‌ها کمک می‌کند. هر گروه کوچک با ادعای خاص خود: بوم‌شناسان اینجا، فمینیست‌ها در آنجا، ادعاهای قومی از یک‌سو، تنوع جنسی از سوی دیگر، همه تلاش‌های جداگانه‌ای هستند که به "تفرقه‌بینداز و حکومت کن" کمک می‌کنند. البته بحث مبارزه طبقاتی و انقلاب اجتماعی مطرح نیست، سیستم را فقط تا یک نقطه می‌توان زیر سؤال برد: آن نقطه‌ای که سرمایه‌گذاران اجازه می‌دهند.

اگر اعتراض بیش از حد "بالا" رود، دیگر بودجه‌ای وجود ندارد. عملکردهایی که ذاتی دولت هستند، نباید وصله‌کاری یا جایگزین شوند، اگر خدمات اساسی را که باید ارائه کنند، ارائه می‌کنند. با این حال، ما می‌دانیم که با نولیبرالیسم، دولت‌ها تقریباً ورشکست شدند.

نظام سرمایه‌داری به خوبی می‌داند که چه می‌کند. صدقه‌هایی که به عنوان "کمک" بین‌المللی می‌رسند، فقط برای تسکین درد و تفرقه‌انداختن است. با صدقه نمی‌توان دگرگونی‌های واقعی ایجاد کرد. آن‌ها فقط با توده مردم در خیابان‌ها، سازمان‌دهی شده، با یک برنامه واقعاً تحول‌آفرین انجام می‌گیرند. وگرنه، از اقدام‌های "صحیح سیاسی" فراتر نمی‌رود، اما هسته اصلی را تغییر نمی‌دهند.

[نویسنده: مارسلو کولوسی (Marcelo Colussi)، منبع برگردان به‌فارس: ریلیون (Rebelion)، ۲۵ خردادماه ۱۴۰۲].

۱. اسکالابرینی اورتیز (Scalabrini Ortiz)، متفکر، مورخ، فیلسوف، روزنامه‌نگار، و نویسنده آرژانتینی، تولد ۱۸۹۸ (۱۲۷۷) - درگذشت ۱۹۵۹ (۱۹۵۹)

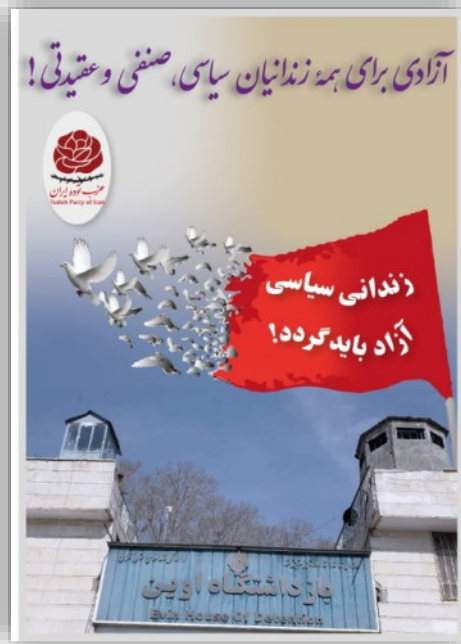
همکاری بین‌المللی و سازمان‌های غیردولتی (سازمان‌های مردم‌نهاد یا سمن‌ها)

به‌اصطلاح "همکاری بین‌المللی" ای که از زمانی طولانی چندین دهه پیش قدرتمندترین کشورهای سرمایه‌داری (ایالات متحد، اروپای غربی، ژاپن، کانادا) به جنوب جهان (آمریکای لاتین، آفریقا، مناطق آسیایی) اعطا می‌کنند، همبستگی به‌معنای دقیق نیست. این "استراتژی ضدشورش غیرمسلحانه" است که از سوی ایدئولوگ‌های ایالات متحد در آغاز آن را در تصور داشتند، تصویری که در طول زمان تغییر نکرده است.

اولین ابتکار "همکاری" از سوی ایالات متحد اجرا شد با نام "اتحاد برای پیشرفت" که در سال‌های دهه ۱۹۶۰ / ۱۳۴۰ و با مدیریت رئیس‌جمهور جان کندی راه‌اندازی شد، همان‌کندی‌ای که هنگام مخالفت با مجتمع نظامی صنعتی ایالات متحد ترور شد زیرا نمی‌خواست جنگ ویتنام ادامه یابد. این استراتژی بی‌درنگ پس از انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹ / ۱۳۳۸ به‌منزله مکانیسمی حفاظتی در برابر "التهاب بیش از حد اجتماعی" به‌وجود آمد، یعنی تشکی برای کاهش ناراحتی در فقیرترین کشورها، تلاش برای اجتناب از ایجاد دیگ‌های زودپزی که مانند کوبا هر لحظه می‌توانستند منفجر شده و از مدار سرمایه‌داری خارج شوند و به سوسیالیسم روی آورند. به‌عبارت‌دیگر یک سلاح موثر برای کنترل جنبش‌های اجتماعی. پس از قدرت امریکای شمالی، سایر کشورهای سرمایه‌داری به‌این عملیات پیوستند. به‌این ترتیب بود که در سال ۱۹۷۱ / ۱۳۵۰ مرفه‌ترین کشورها، آن‌هایی که در موقعیتی برای ارائه همکاری با جنوب همیشه استثمارشده و فقیر هستند، در چارچوب سازمان ملل متحد متعهد شدند که سالانه ۰/۷ درصد از درآمد ناخالص داخلی‌شان را به مشارکت و کمک به توسعه بین‌المللی اختصاص دهند. امروز، یعنی ۵۰ سال بعد، شمار بسیار کمی به‌این هدف دست یافته‌اند. اما البته هیچ کشوری به‌برکت این "کمک‌ها" از وضع محرومیت و یأس خارج نشد. افزون بر این، اگر تعهد مبنی بر ارائه "کمک" بیشتر به جنوب عملاً تحقق می‌یافت، وضعیت جهان را هم به‌هیچ‌وجه تغییر نمی‌داد. این "همکاری" شمال و جنوب به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند مسئله فقر و عقب‌ماندگی نسبی کشورهای "توسعه نیافته" را حل کند. همان‌طور که اسکالابرینی اورتیز گفت: "چهل ما با خرد بزرگ برنامه‌ریزی شده است." به‌اصطلاح "توسعه نیافتگی" و وابستگی جنوب جهان نسبت به مراکز امپراتوری با کارهای خیریه و صدقه‌رفش‌دنی نیست.

به‌طوراساسی غیرممکن است راه‌حل‌های کمکی مشروط و وابسته به برنامه‌های سیاسی‌ای پنهان را انتظار داشت که از همان عامل‌های قدرتی ناشی می‌شوند که در عین حال که حدود ۶۰ هزار میلیون دلار در سال "کمک" می‌کنند - "کمک"ی که در واقع بیش از ۲۰ درصد آن به مردم ظاهراً "ذی‌نفع" در جنوب نمی‌رسد زیرا بقیه‌اش به بوروکرات‌های محلی و شرکت‌های امپریالیستی می‌رسد - و در عوض ۵۰۰ هزار میلیون دلار از همان منطقه را به‌منزله سود، وصول بدهی خارجی یا در حکم غارت وحشیانه منابع منطقه استخراج می‌کنند. این حداقل همکاری است، به‌این معنا که این کار به‌دلیل احساس گناه یا از روی همبستگی واقعی با "نیازمندترین‌ها" انجام نمی‌شود. برعکس، این نوعی کنترل ماهرانه از درون است که دولت‌هایی را که این حمایت را دریافت می‌کنند مشروط می‌کند و سازمان‌های غیردولتی‌ای - "ان‌جی.او"ها یا "سمن‌ها" (مخفف "سازمان مردم‌نهاد") - را به‌وجود می‌آورند که تا حد زیادی مسئول هزینه کردن این پول‌ها هستند.

در میان سازمان‌های غیردولتی همه سلیقه‌ها، رنگ‌ها، اندازه‌ها، و طعم‌ها وجود دارند. آن‌ها در همه‌جا یافت می‌شوند، در شمال درکل با بخش‌های فقیر، هم در کشورهای خود و هم در جنوب همکاری می‌کنند، و در جنوب جهان از منابع مالی‌ای که از شمال مرفه می‌آیند استفاده می‌کنند. آن‌ها فعالیت‌های خود را به متنوع‌ترین موضوع‌ها اختصاص می‌دهند: توسعه



و افزایش تعداد نیروهای حراستی رژیم، دخالت در انتخابات شوراهای صنفی دانشگاه‌ها از طریق نهادهای امنیتی، از سوی رژیم انجام گرفته است. هدف به کار بردن این شیوه‌ها دخالت کردن در این تشکلهای جنبش دانشجویی و از درون تهی آنها با انتخاب نشدن عنصرهای فعال جنبش است. به همین دلیل بسیاری از کاندیداها رد صلاحیت شده‌اند. پس از پیگیری و ارسال نامه‌های اعتراضی مکتوب از سوی افراد رد صلاحیت شده در دانشگاه علامه طباطبائی، معاونت فرهنگی با ۱۲ نفر از آنان تماس گرفت و تأیید صلاحیت‌شان را صرفاً به امضای متن تعهدنامه‌ای مبنی بر اجتناب از اقدامهای

سیاسی در قالب انجمن علمی مشروط و اعلام کرد. بخشنامه‌ای از طریق شورای امنیت ملی کشور به دانشگاه‌ها داده شده است که در آن به دانشگاه و حراست این امکان را می‌دهد که به دلایلی هم‌چون عدم رعایت حجاب، شرکت در تجمعات، شرکت در اعتصابات، تحریک دانشجویان، و جز این‌ها، دانشجویان را از ورود به تشکلهایی هم‌چون انجمن‌های علمی و شورای صنفی محروم کنند. اگر به قسمت‌هایی از بیانیه پایان کار شورای صنفی دانشجویان دانشگاه تهران دوره سال ۱۴۰۱-۱۴۰۲ نگاهی بیندازیم دلایل این بخشنامه و رد صلاحیت‌های فله‌ای را خواهیم یافت. در قسمتی از این بیانیه می‌خوانیم: "اکنون به پایان این دوره از شوراهای صنفی رسیده‌ایم. دوره‌ای که شیوه‌های مختلفی از سرکوب و مانع‌تراشی، نظیر بازداشت دانشجویان و اعضای شورای صنفی در حین جنبش زن زندگی آزادی، تهدیدهای گاه و بی‌گاه و برخورد‌های فراقانونی و در نهایت تغییر آیین‌نامه‌ی فعالیت صنفی و شیوه‌نامه انضباطی بر سر راهمان بود. نوید می‌دهیم که فعالیت صنفی محدود به ساختارهای بی‌پایه‌و‌اساس‌تان نخواهد ماند تا هر وقت که میل همایونی‌تان هراس و لرزه بر تنش افتاد، آن را سرکوب کنید. مسیری که در آن قدم گذاشته‌اید نتنه‌ها ما را دل‌سرد نکرده، بلکه دلیلی شده است که بر قدم‌های خود به سمت آرمان‌هایمان حتی استوارتر باشیم." در سالگرد ۱۸ تیر، روز واقعه کوی دانشگاه، و بر پایه نقش بسیار مهم سنگر دانشگاه در جنبش زن زندگی آزادی واقعیت این است که این سنگر را تنها با حفظ انسجام صف‌های آن و حمایت مؤثر دیگر گردان‌های اجتماعی جنبش زن زندگی آزادی خصوصاً جنبش کارگری و حقوق زنان و همچنین حمایت مؤثر و گسترده نیروهای آزادی‌خواه و مترقی میهن‌مان می‌توان حفظ کرد و آن را گسترش داد.

دستگاه سرکوب رژیم ولایت فقیه حقوق روزنامه‌نگاران را با خشونت پایمال می‌کند!

تداوم ستیزه‌جویی رژیم ولایت فقیه با حق آزادی بیان و آزادی رسانه‌ها و حقوق روزنامه‌نگاران با نشانیدن ابراهیم رئیسی بر مسند ریاست‌جمهوری ابعادی گسترده‌تر به‌خود گرفته است. دست نیافتن به منابع خبری، سخت‌گیری‌ها، و پرنک‌تر شدن خط قرمزها، وضعیت امنیت شغلی و معیشت روزنامه‌نگاران میهن‌مان را از گذشته وخیم‌تر کرده و سیاست ارتجاعی تبعیض جنسیتی در حق روزنامه‌نگاران زن شدت بیشتری یافته است.

اوایل اردیبهشت‌ماه امسال، سعیده شفیعی، نسیم سلطان‌بیگی، و مهرنوش زارعی هنرکی به‌همراه چند تن دیگر از روزنامه‌نگاران ساکن تهران، طی ابلاغیه‌هایی جداگانه جهت اخذ آخرین دفاع به دادسرای اوین احضار شدند. تبلیغ علیه نظام از جمله اتهام‌ها علیه این روزنامه‌نگاران است. در این پرونده، نوشته‌های مختلف آنان از مصادیق طرح این اتهام دانسته شده‌اند. زهرا توحیدی و هدی (زهره) توحیدی، دو خواهر روزنامه‌نگار، به‌اتهام اجتماع و تبانی به‌قصد اقدام علیه امنیت از سوی شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب اسلامی تهران به حبس محکوم شدند. دستگاه‌های سرکوبگری مانند وزارت اطلاعات، وزارت کشور، و حراست‌ها با نفوذ در رسانه‌ها و مطبوعات و سلطه‌شان بر آن‌ها همچنان سیاست سانسور، ارباب، و حاکم ساختن جو خفقان را بر رسانه‌ها و مطبوعات ادامه می‌دهند. این سیاست اما به‌طورکامل نتوانسته است فعالیت و خبررسانی روزنامه‌نگاران شریف و مردمی میهن‌مان را مانع شود و با

ادامه در صفحه ۵

گزارش مانی از پیکار و زندگی مردم



بیدارگاه‌های قوه قضایی رژیم با صدور حکم‌های انتقام‌جویانه برای فعالان سیاسی و صنفی در تاخت‌وتازند

در هفته‌های اخیر صدور حکم‌هایی انتقام‌جویانه برای فعالان بازداشت شده کارگری، دانشجویی، و حقوق زنان در بیدارگاه‌های دستگاه قضایی رژیم را شاهد بوده‌ایم. این سیاست در مسیر سیاست عمومی سرکوبگرانه رژیم و هدف آن متوقف کردن اعتراض‌های ادامه‌دار کارگران، بازنشستگان، معلمان، و دانشجویان و از طرف دیگر اعتراض‌های مدنی و سیاسی مردم زاهدان و دیگر نقاط کشور بوده است. از این جهت با تمام نیرو در مقابله با آن باید ایستاد. مردم زاهدان به‌همین دلیل و به‌درستی در تظاهرات جمعه این هفته‌شان با شعار "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" همراه با برافراشتن پلاکاردهایی از عباس دریسی زندانی سیاسی زیر حکم اعدام، و تمامی زندانیان سیاسی حمایت کرده‌اند. همچنین مردم اصفهان و حومه با حمایت وسیع خود از توماج صالحی آزادی هر چه سریع‌تر او را خواستار شدند. تاخت‌وتاز انتقام‌جویانه دستگاه قضایی رژیم بدون مکث ادامه دارد. کامیار فکوری، روزنامه‌نگار، و سروناز احمدی، فعال حقوق کودک (همسر کامیار) که سه هفته پس از مراسم ازدواج‌شان در ۱۵ آبان‌ماه ۱۴۰۱ دستگیر شدند، به‌جای آزاد شدن، بنا بر حکم شعبه ۳۶ بیدارگاه تجدیدنظر استان تهران به ۸ ماه و سه سال و شش ماه حبس محکوم شده‌اند. انیسا اسدالهی، آموزگار و مترجم، به دو اتهام: ۱. اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی و ۲. تبلیغ علیه نظام، به پنج سال و هشت ماه حبس تعزیری محکوم شد. این حکم در بیدارگاه تجدیدنظر عیناً تأیید و به شعبه ۱ دادگاه مقدس (اوین) ارسال گردید. حکم ۵ سال حبس تعزیری بیدارگاه بدوی علیه داود رضوی، کارگر زندانی، در بیدارگاه تجدیدنظر تأیید شد. حکم‌های صادر شده بیدارگاه‌های رژیم در مورد آموزگاران شدت غیظ و انتقام‌جویی از جنبش معلمان را نشان می‌دهد. ۸ آموزگار معترض در استان فارس به ۳۴ سال زندان محکوم شده‌اند. در حرکتی دیگر از این تاخت‌وتاز دستگاه بیداد برای سپیده فلیان چهره فعال مدنی که بارها دستگیر و سال‌ها زندان کشیده و نیز مریم اکبری‌منفرد (که بیش از ۱۳ سال زندانی است) پرونده‌هایی جدید با اتهام‌هایی تازه ساخته‌اند. گلرخ ابرائی که پیش از این پنج سال زندانی کشید مجدداً در جریان جنبش مردمی در ۱۴۰۱ دستگیر و اخیراً در بیدارگاه تجدیدنظر به پنج سال دیگر زندان محکوم شده است. تمامی این نمونه‌ها از نوع حکم‌های صادر شده و بازداشت‌های اخیر نشان دهنده شدت فزاینده سیاست سرکوبگرانه رژیم همراه با انتقام‌جویی آشکار از جنبش زنده آزادی‌خواهی مردم و فرزندان مردم و خلق‌هاست. در مقابل این سرکوبگری‌ها فقط حرکت هماهنگ و یک‌پارچه تمامی نیروهای مترقی و مردمی با شعار "آزادی تمامی زندانیان سیاسی" توان این را خواهد یافت که رژیم را به عقب نشینی مجبور سازد.

دانشگاه سنگر آزادی است، این سنگر را تاپای جان باید حفظ کرد

در هفته‌های گذشته در ادامه سرکوب جنبش دانشجویی با شیوه‌هایی از قبیل: دستگیری و بازداشت کردن، تعلق کردن، تعهد گرفتن، تهدید کردن، توبیخ کردن، تماس‌هایی با شماره‌هایی خصوصی، پرونده ساختن، افزودن بر تعداد دوربین‌های مدار بسته، پرونده‌هایی را همیشه باز گذاشتن، تقویت نیروهای خودسر

ادامه گزارش هایی از پیکار و...

بینید که بر حسب داده‌های مربوط به سال ۱۴۰۱ منابع این سازمان به کجاها رسیده، که به تولید کنندگان نداده است! به زیرساخت‌ها نداده است! به مردم هم به اندازه‌ای می‌دهد که تنها ۲۵ تا ۳۰ درصد آن فاجعه‌ای که بر سر رفاه‌شان آمده را جبران می‌کند! [روزنامه "تروت"، ۱۱ تیرماه ۱۴۰۲]. مطابق برآوردهای رسمی انتشار یافته در سال گذشته ۷۳ هزار میلیارد تومان از محل درآمد یارانه‌ها باید به وزارت بهداشت اختصاص پیدا می‌کرد که فقط ۱۳ هزار میلیارد تومان تخصیص پیدا کرد به عبارت دیگر ۶۰ هزار میلیارد تومان منابع خلاف مصوبه مجلس هزینه شده است.

از دیدگاه شرکت‌های بزرگ دارویی از جمله شرکت سرمایه‌گذاری دارویی تأمین (TPICO) بزرگ‌ترین هلدینگ صنعت دارویی کشور، گروه دارویی "برکت"، و جز این‌ها، شرکت‌هایی که بازار دارویی کشور از تولید و توزیع گرفته تا واردات و صادرات دارو و تجهیزات پزشکی را در سلطه خود دارند و از رانت‌های حکومتی هم برخوردارند، تعیین قیمت دارو یا به اصطلاح آن‌ها "سرکوب قیمت‌ها" یا "قیمت‌گذاری دستوری" از طرف دولت علت گرانی و کمبود دارو است. این شرکت‌ها که در سرکوب دستمزدها به وسیله نمایندگان‌شان در "شورای عالی کار" نقش دارند و راضی نگه داشتن سهام‌داران و تقسیم سود میان آنان را وظیفه اصلی‌شان می‌دانند، تعیین قیمت داروها به وسیله سازوکار (مکانیسم) سرمایه‌داری یعنی "بازار" را خواستارند. آن‌ها طرفدار سلطه کامل بازار آزاد بدون کوچک‌ترین دخالتی از طرف دولت هستند. به عبارت دیگر، این شرکت‌ها حتی این حد از دخالت دولتی که سیاست‌هایی نولیبرالی را با تمام توان خود دارد اجرا می‌کند تحمل نمی‌کنند. آن‌ها با این حد از دخالت دولتی که نان، مسکن، دارو و درمان مردم را به کالاهایی سودآور برای سرمایه‌داران کلان تبدیل کرده است مقابله می‌کنند. اجرای طرح‌هایی نظیر "دارویار" از طرف دولتی که محدودیت‌ها و فساد که سر تا پای نظام رژیمش را گرفته است و در عمل کارایی‌ای ندارد ناشی از مردمی بودن چنین دولتی نیست، بلکه چنان‌که اشاره شد، مانورهایی به منظور مهار اعتراض‌های مردمی و جلوگیری از شورش‌های محرومان و کرسنگان است. رئیس جدید "اتاق بازرگانی تهران" که در زمره مدیران و سهام‌داران تولید دارو نیز است، خواست و آرزوی انحصارهای دارویی را به شکلی کامل‌تر و عریان‌تر بیان می‌کند و می‌گوید: "به اعتقاد من سازمان اقتصاد کشور باید براساس یک برنامه بلندمدت کار کند و با حذف قوانین مزاحم، کوچک‌سازی دولت، سپردن اقتصاد به دست بخش خصوصی و کاهش دخالت‌های دستوری دولتی و به صورت کلی دولت‌زدایی از اقتصاد گام‌های جدی برای حل مشکلات بردارد." او اضافه می‌کند: "در شرایطی که دولت به دلیل تحریم‌های فلج‌کننده حتی امکان واردات دارو را نداشت این فعالان بخش خصوصی در صنعت دارو بودند که با تولید داخلی و واردات نیازهای اساسی بیماران را تأمین کردند" [روزنامه "دنیای اقتصاد"، ۲۷ خردادماه ۱۴۰۲]. البته او نمی‌گوید واردات دارو چگونه انجام شده است و اختیارات و منابع تأمین واردات از کجا گرفته شده است؟ و اینکه آیا بخش خصوصی که، به گفته او نقش کلیدی چنین مهم در تولید و واردات دارو داشته است آیا در به وجود آمدن یا به وجود آوردن نابسامانی کنونی در عرصه دارو و درمان هم نقش داشته است یا نه؟

ابراهیم رئیسی کارگزار ولی فقیه نیز که قبلاً به نمایندگان کلان سرمایه‌داری و تجار محترم "اتاق بازرگانی" سوگند وفاداری یاد کرده بود، برای تجلید پیمان با آنان و در جهت پیش‌برد هر چه بیشتر سیاست‌های خانمان‌پرانداز نولیبرالی اعلام می‌کند نه تنها به دخالت دولت در اقتصاد اعتقاد ندارد، بلکه تمرکزش بر سیاست‌گذاری و تنظیم‌گری است. اجرای چنین سیاست‌های اقتصادی‌ای در طول بیش از سه دهه گذشته جز کاهش هرچه بیشتر نقش دولت و تبدیل دولت به ابزاری برای غارتگران اجتماعی و سپردن سرنوشت کار و زندگی کارگران و زحمتکشان و لایه‌های تهی‌دست جامعه به دست بی‌رحم بازار آزاد حاصلی نداشته است.

خلاصه کلام اینکه بحران کنونی حاکم بر عرصه دارو و درمان حاصل اجرای سیاست‌های کلی اقتصادی حکومت رژیم ولایت فقیه و در خدمت تأمین منافع پایگاه اجتماعی خودش یعنی کلان‌سرمایه‌داران و جلب نظر نهادهای مالی بین‌المللی‌ای نظیر صندوق بین‌المللی پول بوده است. کمبود و گرانی دارو و تجهیزات پزشکی پدیده‌هایی چون احتکار و قاچاق دارو، بازسازی دارو، کارایی نداشتن بیمه‌های درمانی، رانت و فساد حاکم بر دستگاه‌های اداری، و جز این‌ها، حاصل اجرای این سیاست‌های ضد مردمی طی سالیان متمادی بوده است. زحمتکشان میهن ما که خود در تولید دارو و تجهیزات پزشکی و ارائه خدمات درمانی و بهداشتی نقش اساسی‌ای مثبت دارند، باید از حق درمان و بهداشت رایگان و راستین بهره‌مند باشند.

همه خطرهایی که آنان را تهدید می‌کند از ادامه کار بازنداشته است. قتل مهسا امینی به وسیله پلیس امنیت اخلاقی و افشای آن از طرف نیلوفر حامدی و الهه محمدی و پس از آن پوشش خبری دادن به اعتراض‌های به حق مردمی در جنبش "زن زندگی آزادی"، بیانگر شجاعت بی‌نظیر این روزنامه‌نگاران و احساس مسئولیت آنان نسبت به مردم و وظیفه روزنامه‌نگاری در انتشار خبرهای حقیقی است. رژیم فاسد ولایت فقیه با بستن اتهام‌هایی بی‌پایه به روزنامه‌نگاران و خبرنگاران میهن‌مان بیهوده می‌کوشد خود را از بار تمامی جنایاتی که در طول حاکمیت‌اش مرتکب شده است برهاند و از روزنامه‌نگاران انتقام بگیرد. در مورد اتهام‌های وارده به اقدام‌های حرفه‌ای این روزنامه‌نگاران و نیز رویکرد نهادهای اطلاعاتی به حرفه روزنامه‌نگاری ایرادات حقوقی‌ای گوناگون چه از نظر شکلی و چه از نظر ماهوی وجود دارند. پس از انتشار گزارشی از سوی روزنامه اعتماد در خصوص آزار جسمی و روانی یک کودک در یک مرکز نگهداری از کودکان بی‌سرپرست در تهران بنام "زنجیره مهر ماندگار"، تهیه‌کننده این گزارش اعلام کرد: "منابع تهیه گزارش تحت فشار قرار گرفتند که اظهاراتشان را پس بگیرند و یا اینکه به اتهام توهین به روحانیت با آنان برخورد می‌شود." آزادی بیان، آزادی مطبوعات و قلم، خواست جنبش مردمی از جمله مطالبه روزنامه‌نگاران میهن ما است. دیکتاتوری ولایتی نگران از افشا شدن حقایق و جنایت‌هایی که در حق مردم زحمتکش میهن‌مان انجام داده است قصد انتقام‌جویی از روزنامه‌نگاران و ساکت کردن هرگونه صدای اعتراضی را دارد. سیاست انتقام‌جویی رژیم را با تشدید مبارزه و دفاع از حقوق روزنامه‌نگاران و خبرنگاران باید ناکام گذاشت.

نقش کلان سرمایه‌داران و دولت حامی آنان در کمبود و گرانی دارو

به دنبال ادامه سیاست جراحی اقتصادی و حذف ارز ترجیحی (۴۲۰۰ تومانی) چنان‌که انتظار می‌رفت، قیمت کالاهای اساسی مورد نیاز مردم از جمله دارو و تجهیزات پزشکی افزایش یافت. این سیاست در فضای بحران‌های عمیق یابنده اقتصادی و سیاست‌های اقتصادی تورم‌زای دولت، هم‌زمان با سرکوب دستمزدها قدرت خرید مردم را بازم بیشتر کاهش داد. کارگزاران بلندپایه رژیم از جمله ابراهیم رئیسی هنگام حذف کردن ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی به دروغ ادعا کرده بودند که حذف ارز ترجیحی موجب گرانی "نان" و "دارو" نمی‌شود. ترس از خیزش دوباره توده‌های زحمتکش رژیم را به اجرا کردن سیاست‌هایی حمایتی از جمله طرح "دارویار" [یعنی یار دارو] - البته با هماهنگی شرکت‌های بزرگ دارویی - وادار کرد. به گزارش روزنامه اعتماد، قیمت ۱۶۳۰ قلم دارو هم‌زمان با اعلام طرح "دارویار" ۵ تا ۳۰ درصد گران شد. قرار بود از طریق این طرح و دادن یارانه به دهک‌های پایین جامعه افزایش قیمت داروها جبران و اختلاف قیمت آن‌ها از سوی شرکت‌های بیمه به داروخانه‌ها و مراکزهای درمانی بازپرداخت شود. اما این طرح نیز تا کنون نتوانسته است مشکل گرانی و کمبود داروها را حل کند. در ابتدای سال جاری باز هم قیمت بسیاری از داروهای اساسی افزایش یافت. کمبود بعضی از این داروها و نیز تجهیزات پزشکی تشدید نگرانی بیماران و به خطر افتادن باز هم بیشتر سلامتی و جان آنان را باعث شد. کاهش سهم یارانه دارو در بودجه عمومی سال ۱۴۰۲ عامل اصلی گرانی و کمبودهای دارو در سال جاری است. مبلغی که به یارانه دارو در این بودجه اختصاص داده شده ۶۹ هزار میلیارد تومان است که با افزایش تورم ۵۰ درصد از مبلغ ۱۰۵ هزار میلیارد تومانی که در بودجه سال ۱۴۰۱ در نظر گرفته شده کم‌تر است. به نظر رئیس کمیسیون بهداشت مجلس این کمبود منابع شکست طرح دارویار که از نظر او تا کنون با مشکلات زیادی روبرو بوده است می‌تواند باعث شود [نک: اکوایران، ۲۳ فروردین‌ماه ۱۴۰۲]. به موازات کاهش هنگامت یارانه دارو، بودجه نهادهای انگلی مذهبی که وظیفه‌شان تقویت پایه‌های نظری و سیاسی رژیم و ترویج خرافات با هدف طولانی کردن عمر رژیم ولایتی است به میزان ۱۰ هزار میلیارد تومان افزایش پیدا کرده و به سقف ۲۵ هزار میلیارد تومان رسیده است. فرهاد مؤمنی، استاد دانشگاه، با ذکر نمونه‌هایی از این گونه نهادهای از جمله نهاد "کمک به تولید آثار فاخر صدا و سیما" و نهاد "تقویت فرهنگ دینی در شهرستان‌ها" که مشمول پرداخت‌ها از محل درآمدهای یارانه‌ای در بودجه ۱۴۰۱ شده‌اند می‌گوید: "سازمان هدفمندی، مسئولیت و ماموریتش این است که اضافه درآمدهای موهوم مربوط به شوک درمانی را صرف رفاه مردم و تولید کنندگان و زیرساخت‌های کشور کند. حالا این گزارش رسمی را

ضرورت «جدایی کامل دین از حکومت» و شکل‌گیری بدیل مترقی و دموکرات در برابر دیکتاتوری ولایی

شرایط ذهنی کنونی جامعه و به‌ویژه بی‌اعتبار شدن جایگاه سیاسی ولی فقیه و شخص خامنه‌ای فرصتی بسیار مهم برای نیروهای چپ، ملی و مترقی است تا بتوانند با اتحاد عمل برای بسیج نیرویی که بتواند تحولی بنیادی در جامعه به وجود آورد، حاکمیت مطلق ولایت فقیه را به عقب‌نشینی و در نهایت به حذف کامل بکشانند.



نگرانی ولی فقیه در مورد آینده "اسلام سیاسی" - یعنی بنیان نظری "نظام" دیکتاتوری دینی کنونی - بی‌مورد نیست. خامنه‌ای بهتر از همه می‌داند که در چهار دهه گذشته، به‌رغم هزینه‌های نجومی که از جیب مردم خرج شده است و با وجود توسل رژیم به هر نوع شیوه نرم و سخت برای "تبلیغ و موعظه" دینی و در واقع تحمیل دیدگاه‌های قرون وسطایی، در نهایت، همه اینها نتیجه معکوس در جامعه داده است. علت هم پیش از هر چیز در آن است که زندگی و رفاه و آسایش و آزادی‌های مردم بهتر و بیشتر که نشده است هیچ، روزه‌روز هم بدتر و وخیم‌تر شده است.

حراج گذاشتن منافع ملی در برابر کشورهای امپریالیستی و حتی مدعیان منطقه‌یی، در صدد "حفظ نظام" بوده است.

در سخنان چهارشنبه گذشته ولی فقیه و ابراز نگرانی او به بهانه کمبود "تبلیغ و موعظه" کاملاً مشهود است که رأس "نظام" دیگر چیزی در چپته ندارد. اما ولی فقیه هنوز تصور می‌کند که او و مبلغان و طلاب جیره‌خوارش می‌توانند برای "حفظ نظام" نظریات و اصول مرده و واپس‌گرایانه "اسلام سیاسی" را با تهراتی "توظهور" و کاربرد "هوش مصنوعی" زنده کنند و به خورد جامعه دهند!

خامنه‌ای می‌گوید: "حفظ نظام و در واقع حفظ ایمان مردم واجب واجبات است، ضمن اینکه تبلیغ در دوره کنونی با انواع و اقسام شیوه‌های متکی بر علم و گسترش ابزارها از جمله اینترنت و هوش مصنوعی (به‌عنوان نمادی از مرحله پسا اینترنت) توسعه فراوان یافته است."

خامنه‌ای با این واقعیت روبه‌رو شده است که سطح کنونی آگاهی اجتماعی - سیاسی و خواست‌های مادی جامعه بسیار جلوتر از موازین واپس‌گرایانه "اسلام سیاسی" رفته است و اکثر مردم و به‌ویژه جوانان سخنان او و "مبلغان و طلاب" را خدعه‌گری دینی مسخره‌آمیزی می‌دانند. از این رو بود که چهارشنبه گذشته، خامنه‌ای این واقیعت را خطاب به "مبلغان و طلاب حوزه‌های علمیه" بدین صورت گوشزد کرد: "تبلیغ بدون توجه به سطح فکری و نیازهای مخاطب بی‌اثر خواهد بود." کوره "اسلام سیاسی" رو به خاموشی می‌رود. حکومت ولایی در حال پوسیدگی است و در راه حفظ بقایش با بحران‌ها و تصمیم‌گیری‌های دشواری روبه‌رو است. چندان که شواهد و تاریخ چهار دهه گذشته نشان می‌دهد. همین دیکتاتوری در حال پوسیدن نیز، در نبود اپوزیسیون مترقی مؤثر، ممکن است مدت‌ها در قدرت باقی بماند و با زور و سرکوب به حکومتش ادامه دهد. ولی فقیه و اعوان و انصارش برای "حفظ نظام" دیکتاتوری‌شان بی‌تردید کشور را هر روز بیش از پیش به سوی بی‌عدالتی و سرکوب و ویرانی بیشتر سوق خواهند داد.

اما مهم آن است که بخش اعظم جامعه، که طیف وسیعی از آنها در ضمن مسلمانان دین‌دار هستند، نیز به این واقیعت پی برده‌اند که ارکان نظری "اسلام سیاسی" در حال فروپاشی است. در نتیجه، امروزه در روند شکل‌گیری بدیل ملی و مترقی، مؤثر و معتبر در برابر حکومت ولایی "جدایی کامل دین از حکومت" عامل و ضرورتی تعیین‌کننده شده است. شرایط ذهنی کنونی جامعه و به‌ویژه بی‌اعتبار شدن جایگاه سیاسی ولی فقیه و شخص خامنه‌ای فرصتی بسیار مهم برای نیروهای چپ، ملی و مترقی است تا بتوانند با اتحاد عمل برای بسیج نیرویی که بتواند تحولی بنیادی در جامعه به وجود آورد، حاکمیت مطلق ولایت فقیه را به عقب‌نشینی و در نهایت به حذف کامل بکشانند.

ادامه تغییر توازن نیرو علیه حکومت ولایی برای ...

دینی حاکم، به‌موازات بحران همه‌جانبه و عمیق اقتصادی و به‌خصوص خطر برآمده از امکان سازمان‌یابی مؤثر معترضان و گسترده شدن آگاهی اجتماعی - سیاسی نیروهای سیاسی خواهان آزادی و عدالت اجتماعی، موجب هراس فزاینده سران "نظام" شده است.

سخنان چند ماه گذشته خامنه‌ای - چه در مورد وضع فلاکت‌بار اقتصاد، که او آن را به‌درستی اقتصادی "نابسامان و نامولد" نامید، و چه در عرضه مسائل اجتماعی، که برای مثال، هر روز شاهد محدودتر شدن کارایی دستگاه‌های سرکوب برای تحمیل موازین ارتجاعی "اسلام سیاسی" هستیم - در مجموع نشان‌دهنده استیصال و ناتوان‌تر شدن روزافزون سران جمهوری اسلامی و حکومت ولایی آنها در حل کردن انبوهی از مشکلات فراوری جامعه و "نظام" است.

در همین ارتباط، سخنان چهارشنبه گذشته خامنه‌ای در گردهمایی "مبلغان و طلاب حوزه‌های علمیه سراسر کشور" شایان توجه است. در حالی که وضع معیشت اکثر مردم روزبه‌روز وخیم‌تر می‌شود و رئیس‌جمهور دست‌نشانده ولی فقیه، درمانده از حل بحران‌های داخلی، در کشورهای آمریکای لاتین و قاره آفریقا در جست‌وجوی راه‌حل برای بحران اقتصادی کشور است، رسانه‌ها با عنوان‌های درشت از قول خامنه‌ای نوشتند: "نسبت به تبلیغ نگرانی، هم به تبلیغ احتیاج داریم، هم به موعظه احتیاج داریم."

خامنه‌ای که اخیراً، برای دفع تهدید بحران اقتصادی و "حفظ نظام"، نسخه تشدید برنامه‌های نولیبرالی را تجویز کرده است، اکنون که در برابر دید بسیار منفی و اعتراضی بخش اعظم جامعه به حکومت دیکتاتوری اختیار خودش و آینده حکومت ولایی را در خطر می‌بیند، خواهان ترویج و تبلیغ مؤثرتر انواع دیدگاه‌های واپس‌گرایانه "اسلام سیاسی" شده است.

نگرانی ولی فقیه در مورد آینده "اسلام سیاسی" - یعنی بنیان نظری "نظام" دیکتاتوری دینی کنونی - بی‌مورد نیست. خامنه‌ای بهتر از همه می‌داند که در چهار دهه گذشته، به‌رغم هزینه‌های نجومی که از جیب مردم خرج شده است و با وجود توسل رژیم به هر نوع شیوه نرم و سخت برای "تبلیغ و موعظه" دینی و در واقع تحمیل دیدگاه‌های قرون وسطایی، در نهایت، همه اینها نتیجه معکوس در جامعه داده است. علت هم پیش از هر چیز در آن است که زندگی و رفاه و آسایش و آزادی‌های مردم بهتر و بیشتر که نشده است هیچ، روزه‌روز هم بدتر و وخیم‌تر شده است.

خامنه‌ای با این واقیعت مواجه شده است که عمر تاریخی حکومت کردن بر مردم بر مبنای دین به آخر رسیده و به دنبال آن، نقش و اعتبار او در حکم "نماینده خدا بر زمین" به‌سرعت رو به پایان است. واضح است که این واقیعت ربطی به باورهای دینی شخصی مردم ندارد. تضمین حق انتخاب شخصی در مورد باورهای دینی و برگزاری آیین‌های مذهبی بخشی از حقوق و آزادی فردی مردم هر کشور و از جمله ایران باید باشد. آنچه اکنون بخش اعظم جامعه آن را نفی می‌کند، حاکمیت "اسلام سیاسی" در جامعه و، بهتر است بگوییم، ادغام و دخالت دین و احکام دینی در حکومت و حاکمیت مطلق یک فرد در حکومت مذهبی انحصارطلب به بهانه حفظ "ارزش‌های اسلامی" است. امروزه، دیگر با هیچ‌گونه تئوری‌بافی نمی‌توان این وضع را در جامعه تغییر داد.

زیرا از یک سو، "اسلام سیاسی" و دیکتاتوری مبتنی بر آن در عرصه اقتصادی - اجتماعی وضع بسیار دهشتناکی برای اکثر مردم به وجود آورده است. حکومت اسلامی نشان داده است که گرایش و ماهیتش همواره برخلاف منافع زحمتکشان و سمت‌گیری آن همیشه به سوی برقرار کردن خشن‌ترین شکل نظام سرمایه‌داری و حفظ و گسترش منافع لایه‌های بالایی بورژوازی بوده است.

از سوی دیگر نیز کاملاً روشن است که حکومت اسلامی بر اساس مفاهیمی مانند صدور "انقلاب اسلامی"، "مقاومت اسلامی"، "عمق استراتژیک" و جز اینها در عمل حفظ استقلال و منافع ملی کشور را با تهدیدهای بسیار خطرناکی روبه‌رو کرده است و در تحلیل نهایی، با به

ادامهٔ آیا آنچه داریم «سرمایه‌داری رفاقتی» است؟

در هند نیز همین الگو به طور کامل اجرا می‌شود. اما، در ارتباط با ظهور گروه‌های فاشیستی و قدرت سیاسی آن‌ها، یک عنصر اضافی نیز وجود دارد. در درون سرمایه‌داری انحصاری، عنصر تازه‌ای در حال ظهور است: «بورژوازی انحصاری جدید» که رابطه ویژه‌ای با گروه‌های فاشیستی پیدا می‌کند.

دانیل گورن (Daniel Guerin)، آناکو مارکسیست مشهور فرانسوی، در کتاب خود فاشیسم و کسب‌وکار بزرگ می‌گوید که در آلمان، در مقایسه با سرمایه‌داران انحصاری قدیمی‌تر که در حوزه‌هایی مانند مسوجات و کالاهای مصرفی فعالیت داشتند، سرمایه‌داران انحصاری نوظهور در حوزه‌هایی مانند فولاد، کالاهای تولیدی، و تسلیحات و مهمات، در دههٔ ۱۹۳۰ حمایت ویژه‌ای از نازی‌ها کردند. این بدان معنا نیست که گروه اول از نازی‌ها حمایت نکرد. در واقع، میخایل کالتسکی، اقتصاددان مشهور [لہستانی]، رژیم نازی را همکاری نوپای فاشیست و کسب‌وکارهای بزرگ می‌داند، بدون اینکه هیچ تمایزی در میان بخش‌های دومی قائل باشد.

با این حال، این واقعیتی است که گروه‌های انحصاری جدید حمایت بسیار فعال‌تر و بسیار تهاجمی‌تری از عناصر فاشیستی می‌کنند. به همین ترتیب، در ژاپن نیز این گروه جدید در حال ظهور سرمایه‌داران انحصاری، موسوم به شرکت‌های شینکو زایاتسو [جرگه شرکت‌های خوشه‌ی مالی] مانند نیسان و موری، بود که در حمایت از رژیم نظامی فاشیستی ژاپن در دههٔ ۱۹۳۰ بسیار تهاجمی‌تر از زایاتسو قدیمی - متشکل از شرکت‌هایی مانند میتسوبشی و میتسوبشی و سومیتومو که قبلاً در خط مقدم صنعتی شدن ژاپن بودند- عمل کرد.

باز هم موضوع این نیست که شرکت‌های انحصاری قدیمی از رژیم فاشیستی حمایت نکردند؛ روشن است که حمایت کردند (هرچه باشد، میتسوبشی در کشتی‌سازی فعال بود). و به علت همین حمایت بود که رژیم اشغالگر آمریکایی پس از جنگ در ژاپن در دورهٔ حکومت ژنرال داگلاس مک‌آرتور نیز شرکت‌های قدیمی زایاتسو را منحل کرد (این موضوع دیگری است که آن‌ها بعداً در جریانی دیگر آن را آشکار کردند). اما این شرکت‌های انحصاری جدید بودند که حمایتشان از رژیم نظامی فاشیستی کامل، مطلق، و بسیار تهاجمی‌تر بود. در اینجا نیز آنچه در هند می‌گذرد مطابقت کامل با این الگو دارد. شرکت‌های انحصاری جدید مانند ادانی‌ها (Adani) و امبانی‌ها (Ambani)، در مقایسه با شرکت‌های انحصاری قدیمی و تثبیت‌شده، در حمایت از رژیم مودی بسیار فعال‌تر بوده‌اند و به سهم خود از ثمرهٔ چنین حمایتی نیز بسیار بهره‌مند شده‌اند. هرچند قدیمی‌ها به هیچ‌وجه بی‌میل به حمایت نبوده‌اند. رئیس شرکت‌های تاتا (Tata) حتی از دفتر مرکزی آراس اس [راشتریه سویم سیوک سنگه، RSS، سازمان شبه‌نظامی راست‌گرای ملی گرای افراطی هندو، نزدیک به حزب حاکم بی‌جی‌پی در هند] در ناگپور بازدید کرد تا بر نزدیکی آن شرکت به رژیم هندوتوا [ملی‌گرایی هندوها در هند] تأکید کند.

پیوند تنگاتنگ دولت مودی با عناصر انحصاری جدید به‌طور خاص و با سرمایه‌داری انحصاری به‌طور کلی را اغلب «سرمایه‌داری رفاقتی» توصیف کرده‌اند. با این حال، این توصیف حق مطلب را در مورد پیوند تنگاتنگ میان عناصر فاشیستی در قدرت و سرمایه‌داری انحصاری، به‌ویژه سرمایه‌داری انحصاری جدید، ادا نمی‌کند. این توصیف ماهیت خاص این پیوند را، که بهتر است اتحاد شرکت‌ها با هندوتوا [ملی‌گرایی هندو] توصیف شود، بیان نمی‌کند.

«سرمایه‌داری رفاقتی» اصطلاحی کلی است که در مورد همهٔ سرمایه‌داری مدرن و وضعیت خاص سلطهٔ عناصر فاشیستی صادق است و در نتیجه، ویژگی‌های آن [در هر کشور خاص] را بیان نمی‌کند.

در واقع، کل سرمایه‌داری از یک لحاظ سرمایه‌داری رفاقتی است: «قوانین بازی» (معنی وجود دارد که همه باید رعایت کنند، اما در این قوانین، صلاح‌دید و اختیار در تصمیم‌گیری‌ها به نفع «دوستان» اعمال می‌شود. برای مثال، متقاضی هر قراردادی باید حداقل معیارهای خاصی را داشته باشد تا بتواند آن قرارداد را بگیرد، اما در میان همهٔ کسانی که این معیارها را دارند، کسانی که «رابطه» (مناسباتی دارند یا در مدرسهٔ دولتی) «درست»ی درس خوانده‌اند یا «سوابق» (مناسباتی دارند قرارداد را می‌گیرند. به بیان دیگر، اعطای قراردادها در رژیم سرمایه‌داری هرگز کاملاً چشم‌پسته نیست. اما این چشم‌پسته نبودن، این روش قاعده‌مند جانبداری، در مجموعهٔ خاصی از قوانین بازی «صورت می‌گیرد.

البته در سرمایه‌داری انحصاری این رابطه بین سرمایه‌داران انحصاری و دولت بسیار نزدیک‌تر می‌شود. رودولف هیلفردینگ در اثر خود به نام «سرمایهٔ مالی» (Das Finanzkapital) «از» اتحاد شخصی «بین بانک‌ها و سرمایهٔ صنعتی و تشکیل شالودهٔ» الیگارش مالی «صحبت کرده بود و «اتحاد شخصی» مشابهی را بین «الیگارش مالی» (و دولت مطرح کرده بود. مدیران شرکت‌های چندملیتی در مشاغل بلندپایهٔ دولتی گمارده می‌شوند. و به همین ترتیب، مقام‌های ارشد دولت به‌راحتی در رده‌های بالای مشاغل اجرایی در شرکت‌های چندملیتی جای می‌گیرند. از این طریق، سیاست‌های دولت به‌خصوص برای حفاظت از منافع سرمایه‌داران انحصاری تدوین می‌شود. با این حال، همهٔ اینها، صرف‌نظر از اینکه چقدر به سود سرمایه‌داران انحصاری است، هنوز در چارچوب «قوانین بازی» (معنی صورت می‌گیرد که همچنان حفظ می‌شود.

حتی زمانی که سیا در گواتمالا کودتا کرد تا جاکوبو آربنز را سرنگون کند که اجرای اصلاحات ارضی‌اش به شرکت یونایتد فروت امریکا لطمه زده بود. یا زمانی که سیا و ام‌ای-۶ [سازمان اطلاعات بریتانیا] علیه مصدق، نخست‌وزیر ایران، کودتا کردند. زیرا صنعت نفت را ملی کرد و در نتیجه، شرکت بریتانیایی «نفت ایران و انگلیس» (را از موقعیت برجسته‌ای که تا آن زمان داشت محروم کرد، دولت‌های متجاوز در دفاع از منافع سرمایه‌داران انحصاری خاصی عمل می‌کردند. اما «قوانین بازی» (را نادیده نمی‌گرفتند و به گردن هم نمی‌گرفتند که کودتا برای دفاع از منافع انحصاری خاصی صورت گرفته است. در واقع، تا همین امروز، دولت بریتانیا رسماً هرگونه ارتباطش با آن کودتا را، که مصدق را سرنگون کرد و شاه ایران را به قدرت رساند، انکار کرده است.

با وجود این، به قدرت رسیدن عناصر فاشیستی همه‌چیز را تغییر می‌دهد: متضمن تغییری اساسی، یعنی کنار گذاشتن «قوانین بازی» (است. در هند این تغییر به‌وضوح دیده می‌شود. هنگامی که نخست‌وزیر از دولت فرانسه خواست شرکت تازه‌تاسیس انیل امبانی (Anil Ambani) را برای تولید محلی هواپیمای رافائل بپذیرد، هیچ مناقصهٔ جهانی در کار نبود و در مورد اینکه این شرکت حداقل معیارهای لازم را دارد یا نه هیچ بررسی‌ای صورت نگرفت. در واقع، حتی شرکت هواپیمایی تولیدکنندهٔ دولتی را نیز دور زدند و هیچ توضیحی هم ندادند. به همین ترتیب، هنگامی که با وجود افشاکاری‌های هیندنیورگ هیچ تحقیقی در مورد گروه ادانی نمی‌شود، آنچه شاهدش هستیم کنار گذاشتن «قوانین بازی» (است. گزارش شده است که دولت بی‌جی‌پی [حاکم در هند] در حال برنامه‌ریزی برای برگزیدن برخی از شرکت‌ها و «برنده کردن» آن‌ها در رقابت با شرکت‌های کشورهای دیگر است. همین امر نشان‌دهنده ارتباط و پیوند بسیار نزدیک میان سرمایه‌داری انحصاری، به‌ویژه سرمایه‌داری جدید، و دولت است. در برگزیدن این «برندگان» (بالقوه هیچ‌کدام از «قوانین بازی» رعایت نخواهد شد. این امر متضمن کمک دولت برای ایجاد امپراتوری سرمایه‌داران انحصاری است که عناصر ملی‌گرای هندو با آن متحد شده‌اند.

از سوی دیگر و در مقابل، عناصر انحصاری جدید تضمین می‌کنند که دولت ملی‌گرای هندو از حمایت کامل رسانه‌ها برخوردار شود. جای تعجب نیست که یکی از معدود کانال‌های تلویزیونی باقی‌مانده را که تا حدودی مستقل از دولت بود، ادانی خریده است تا روند حمایت رسانه‌ی یکدست برای اتحاد شرکت‌ها با ملی‌گرایان هندو تکمیل شود.

اگر کل این فرایند را با وام گرفتن از آنچه موسولینی «همجوشی قدرت دولتی و شرکتی» خواند بود صرفاً موردی از «سرمایه‌داری رفاقتی» (بنامیم، مطلب را درست و دقیق بیان نکرده‌ایم. در واقع، در هر اشاره‌ای به «سرمایه‌داری رفاقتی» (فرض بر این است که سرمایه‌داری «ناب» (و «غیر رفاقتی» (نیز وجود دارد که معمولاً غالب است، اما تحت حکومت عناصر ملی‌گرای هندو (هندوتوا) از آن تخطی می‌شود.

در واقع، چنین موجودی نداریم. تمام سرمایه‌داری «سرمایه‌داری رفاقتی» است، اما رابطه میان دولت و سرمایه در طی زمان تغییر می‌کند و در سرمایه‌داری انحصاری، این رابطه بسیار نزدیک و تنگاتنگ می‌شود. با این حال، سرمایه‌داری در دورهٔ حکومت فاشیستی نمایانگر تحول کیفی دیگری در این رابطه است که در آن، خود حکومت در دست اتحاد شرکت‌ها و هندوتوا است.

نوشتهٔ پرابهات پاتنیک، در پیپلز دموکراسی، ۹ ژوئن ۲۰۲۳ (۱۹ خرداد ۱۴۰۲)



به خطر انداختن سلطه دلار

نوشته پرابهات پاتنیک، اقتصاددان و استاد بازنشسته دانشگاه جواهر لعل نهرو، در نشریه پبیلز دموکراسی، نشریه اینترنتی حزب کمونیست هند (مارکسیست)

ژانت یلن، وزیر دارایی آمریکا، سرانجام آنچه را مدت‌هاست برای بسیاری از مردم واضح است پذیرفت، و آن اینکه تحریم کردن کشورهایی که آمریکا با آنها دشمنی دارد سلطه دلار به‌منزله ارز ذخیره جهان را به خطر می‌اندازد. اگر تحریم‌ها علیه یک یا دو کشور اعمال می‌شود، اوضاع فرق می‌کند. اما این روزها تحریم‌های آمریکا ده‌ها کشور را هدف قرار می‌دهد و وقتی چنین می‌شود، این کشورها با انگیزه دور زدن تحریم‌ها با یکدیگر متحد می‌شوند و با توافق بر سر سازوکارهای جایگزین، تحریم‌ها را دور می‌زنند. این سازوکارهای جایگزین باعث تضعیف نظم جهانی زیر سیطره آمریکا می‌شود که ویژگی آن سلطه یا هژمونی دلار است.

جالب است که ژانت یلن، با وجود اعتراف به این روند، از تحریم‌های آمریکا دفاع کرد و این نباید تعجب‌آور باشد، زیرا از یک عضو دولت بایدن مگر غیر از این هم می‌توان انتظار داشت. او همچنین پذیرفت که اعمال تحریم‌ها بر کشورهایی که سیاست‌های دلخواه آمریکا را دنبال نمی‌کنند، در تغییر دادن سیاست‌های آنها بی‌اثر بوده، اما شرایط سختی را به مردم آن کشورها تحمیل کرده است.

او به نمونه ایران اشاره کرد: با وجود سال‌ها تحریم، سیاست‌های دولت ایران که مورد پسند آمریکا نبوده است تغییری نکرده است، اگرچه مردم ایران متحمل مشکلات زیادی شده‌اند. او گفت: «تحریم‌های ما علیه ایران بحران اقتصادی واقعی در آن کشور ایجاد کرده است و ایران به‌عنوان این تحریم‌ها از لحاظ اقتصادی به‌شدت آسیب دیده است. [...] آیا این امر رفتار آنها را تغییر داده است؟ جواب این است که حاصل کار، در مقایسه با ایده‌آل مورد نظر ما، بسیار ناچیز بوده است.» اما حتی اذعان به این حقیقت نیز او را از دفاع کردن از تحریم‌های آمریکا باز نمی‌دارد. برعکس، او در مورد ایران تأکید می‌کند که آمریکا در جست‌وجوی راه‌هایی برای شدیدتر کردن تحریم‌ها است. این واقعیت که کشورهای تحریم‌شده با در پیش گرفتن سازوکارهای جایگزین تحریم‌ها را دور می‌زنند و نظم جهانی زیر سلطه آمریکا را ضعیف می‌کنند، در حال حاضر آشکار است. روسیه، که هدف تحریم‌ها قرار داشته است، در حال بازسازی توافقی‌های دوجانبه با تعدادی از کشورهای دیگر است، مانند توافقی‌هایی که اتحاد شوروی در گذشته داشت. در این توافقی‌ها، مبادله به‌جای دلار با روبل و ارز ملی کشورها صورت می‌گیرد و در آن نرخ مبادله ثابت می‌ماند.

کاری که این سازوکار جایگزین می‌کند این است که نقش دلار به‌عنوان وسیله گردش را از بخشی از تجارت جهانی حذف می‌کند. و همین است که سلطه (هژمونی) دلار را تهدید می‌کند. نقش دلار در تجارت جهانی به‌مثابه واحد محاسبه، یعنی این واقعیت که بهای کالاها با واحد دلار محاسبه می‌شود، اهمیت زیادی ندارد؛ شالوده و اساس سلطه دلار در این نیست. آنچه به دلار موقعیتی یگانه می‌دهد این واقعیت است که برای انجام مبادله‌های جاری به دلار نیاز است.

البته دلار نقش انباشت و نگهداری ثروت را هم ایفا می‌کند. اما این نقش دلار به‌دلیل آن است که دلار وسیله گردش است. دلار، برخلاف هر کالای دیگری، ارزش درونی ندارد؛ به این معنا که کار بسیار کمی در تولید آن صرف می‌شود. دلار ارزش دارد چون این ارزش نسبت ثابت با کالایی مشخص دارد و در هنگامی که از دلار به‌مثابه وسیله گردش استفاده می‌شود، این ارزش تثبیت می‌شود. بنابراین، سلطه دلار مبتنی بر نقش آن به‌عنوان وسیله گردش در معاملات بین‌المللی است. حذف این نقش دلار به سلطه آن لطمه خواهد زد. و ترس [آمریکا و کشورهای مترویل] دقیقاً از همین است، و این زمانی رخ می‌دهد که تعداد زیادی از کشورها تحریم می‌شوند و برای دور زدن تحریم‌ها، به سازوکارهای جایگزین روی می‌برند.

واقعیت این است که تحریم تنها دلیل از بین رفتن نقش برتر و سلطه دلار نیست. بسیاری از کشورهایی که می‌خواهند این سلطه را از بین ببرند، یا صرفاً می‌خواهند فرصت‌های بازرگانی و مبادله خود را گسترش دهند، ممکن است داوطلبانه با یکدیگر پیمان ببندند که با اجرای تدابیر مناسب، دلار را از معاملات خود حذف کنند. در زمان اتحاد شوروی، هند با آن کشور توافق

دوجانبه تجاری داشت که دلیل آن، لزوم غلبه بر سلطه دلار به‌عنوان عامل تحریم‌ها نبود. انگیزه آن توافق صرفاً تمایل به گسترش بازرگانی و رای رژیم مبادله زیر سلطه دلار بود.

جای تعجب نیست که اندیشه‌پردازان نولیبرال مبارزه ایدئولوژیک بی‌امانی با قراردادهای دوجانبه به راه انداختند، زیرا می‌خواستند هرگونه مقاومت احتمالی در برابر سلطه دلار را از بین ببرند. این نولیبرال‌ها برنامه‌ای ایدئولوژیک داشتند، ولی آن توافق‌های دوجانبه چنین نبودند. حتی در حال حاضر، چین و برزیل توافق کرده‌اند که تجارت بین دو کشور را با ارز رایج خودشان انجام دهند، اگرچه هیچ‌کدام مورد تحریم آمریکا نیستند.

به همین ترتیب، دیلما روسف، رئیس‌جمهور سابق برزیل که به‌تازگی به ریاست بانک بریکس منصوب شده است، اعلام کرده است که بین سال‌های ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۶، سی درصد وام‌هایی که این بانک به کشورهای عضو خواهد داد به ارزهای ملی این کشورها خواهد بود. این کار با هدف کلی دلارزدایی از اقتصاد این کشورها صورت می‌گیرد و به‌دلیل هیچ اجبار ویژه‌ای نیست. در اینجا خوب است مزایایی را که سلطه دلار برای آمریکا دارد یادآوری کنیم. دلار دو مزیت آشکار برای آمریکا دارد: اول اینکه وقتی دلار ارز ذخیره باشد، آمریکا برخلاف کشورهای دیگر لازم نیست نگران مسائل ناشی از تراز پرداخت‌ها باشد. آمریکا برای پرداخت بدهی‌هایش می‌تواند اوراق قرضه‌ای که با دلار محاسبه می‌شود به کشورهای دیگر بدهد. آن کشورها هم دلار را نگه می‌دارند، چون این اوراق - به صورت دلاری - شکل امنی برای نگه داشتن ثروت‌اند. به این شیوه است که آمریکا می‌تواند بر گردش اقتصاد جهان اثر بگذارد و آن را برانگیزاند. دوم اینکه، به همین دلیل، معاملات بانک‌های آمریکایی بسیار افزایش می‌یابد. درست است که تجارت با دلار فقط محدود به بانک‌های آمریکایی نیست، اما تردیدی نیست که وقتی دلار وسیله گردش در تجارت جهانی باشد، بانک‌های آمریکایی بزرگ‌ترین سود را می‌برند.

اما، علاوه بر این مزایای آشکار، مزیت اساسی‌تری نیز وجود دارد که به‌دلیل سلطه دلار، کل جهان سرمایه‌داری مترویل [مجموعه قدرت‌های بزرگ امپریالیستی] از آن برخوردار می‌شود. به این صورت که این امکان را به این نظام می‌دهد که کاهش درآمد، و در نتیجه کاهش تقاضا، را به کشورهای جهان سومی که مواد خام و کالاهای اولیه تولید می‌کنند تحمیل می‌کند. از این طریق، عرضه فزاینده مواد خام و کالاهای اولیه برای برآوردن تقاضای کشورهای مترویل، بدون افزایش قیمت این کالاها، حتی وقتی که تولید این کالاها به میزان چشمگیری افزایش نیابد، تأمین و تضمین می‌شود. این فرایند به این صورت عمل می‌کند: هنگامی که تقاضای مازاد برای یک کالای اولیه تولیدشده در جهان سوم وجود دارد، بهای آن کالا بر حسب پول محلی افزایش می‌یابد. بنابراین، انتظار می‌رود که نرخ مبادله آن ارز محلی در برابر ارز ذخیره جهانی کاهش یابد، درست به این دلیل که این پول با ارز ذخیره یکی نیست. این امر باعث فرار سرمایه از آن اقتصاد مشخص کشور جهان سوم به کشورهای مترویل می‌شود و در نتیجه، ارزش پول آن کشور کاهش می‌یابد. در واکنش به این وضع، آن کشور برای بهبود وضع اقتصادی‌اش نرخ بهره را بالا می‌برد [برای جذب سرمایه] و اقدام‌های ریاضتی (مانند کاهش بودجه‌های خدمات اجتماعی دولتی) در پیش می‌گیرد. در نتیجه، سطح درآمدها در آن کشور پایین می‌آید و به‌عنوان کاهش قدرت خرید مردم، تقاضا برای آن کالا و دیگر کالاهایی که ممکن است به‌جای آن کالا در زمین تولید شود کاهش می‌یابد. بدین ترتیب، تقاضای مازاد اولیه از بین می‌رود، بهای کالا کاهش می‌یابد و به جای اول بازمی‌گردد، و کالای اولیه کمیاب به مقدار

علت ریشه‌ی بحران جاری و رخدادهای اخیر در فرانسه: سیاست‌های سرمایه‌داری نولیبرالی

در شورش‌های اخیر، خواست‌های دموکراتیک و اجتماعی مطرح نشد، بلکه این شورش‌ها صرفاً تجلی خشونت‌آمیز یک بن‌بست بود که به‌صورت کنش‌های سلبی و مخرب بروز کرد. در پی کشته شدن جوان هفده ساله فرانسوی مراکشی-الجزایری تبار به نام نایل مرزوق در یکی از حومه‌های غرب پاریس، بر اثر شلیک گلوله پلیس در پشت چراغ راهنمایی، موج تازه‌ای از شورش شهری و اعتراض‌های گسترده در پاریس و دیگر شهرهای فرانسه به راه افتاد که در دو دهه اخیر کم‌سابقه بود. اعتراض‌ها به‌طور عمده متوجه خشونت بی‌برده پلیس و تبعیض علیه رنگین‌پوستان و اقلیت‌های مهاجر بود. از زمان آغاز شورش‌های خیابانی در روز ۲۷ ژوئن (۶ تیر)، دست‌کم صدها نفر در پاریس و دیگر شهرهای فرانسه بازداشت شدند. پیش از این نیز در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۹ و ۲۰۱۷ اعتراض‌های گسترده مشابهی در واکنش به خشونت پلیس و کشته شدن مهاجرانی از آفریقا و چین به دست پلیس به راه افتاده بود. برخورد قهرآمیز اخیر پلیس و اعتراض‌های پس از آن در حالی رخ داد که جنبش جلیقه زردها در اعتراض به گرانی‌ها و سیاست‌های نولیبرالی و نیز جنبش اعتراضی علیه اصلاحات دولتی در شرایط بازنشستگی ماه‌هاست که فرانسه را در بر گرفته است.

امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه، در واکنش به اعتراض‌های اخیر-که در آن تعداد زیادی خودرو به آتش کشیده شد و به ساختمان‌ها نیز آسیب زده شد- اعلام کرد قصد دارد کمک‌هزینه خانواده‌های نوجوانان شرکت‌کننده در اعتراض‌ها را حذف کند. این پیشنهاد با استقبال حزب‌های راست‌گرای ضد‌مهاجر مواجه شد، اما حزب‌های چپ از آن حمایت نکردند. شامگاه دوشنبه ۱۲ تیر، امانوئل مکرون در جریان بازدیدش از نیروهای پلیس فرانسه اعلام کرد: «لازم است با اولین تخلف، خانواده‌ها را از نظر مالی تحریم کنیم.» (در مقابل، فالین روسل، دبیرکل حزب کمونیست فرانسه، در گفت‌وگو با رسانه‌های فرانسوی گفت: «اگر کمک‌هزینه‌ها و کمک‌های اجتماعی را حذف کنید، مصیبت دیگری به مصیبت‌های مردم اضافه خواهید کرد.» شهردار یکی از حومه‌های فقیرنشین پاریس نیز هشدار داد که مکرون با این اظهاراتش «نفت روی آتش می‌ریزد».

در ارتباط با رخدادهای اخیر فرانسه، «نامه مردم»، با رفیق وینسنت بوله، عضو هیئت اجرایی شورای ملی و مسئول شعبه بین‌المللی حزب کمونیست فرانسه، گفت‌وگویی انجام داد. حاصل این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

س: در ظاهر، ریشه‌های اعتراض‌های اخیر در مسائل نژادی فرانسه و خشونت پلیس در برخورد با اقلیت‌های قومی است. اما آیا علت‌های واقعی همین‌هاست یا این موج اعتراض‌ها با بحران اجتماعی-اقتصادی بزرگ‌تری در فرانسه پیوند دارد؟ آیا سیاست جذب و همسان‌سازی مهاجران در جامعه فرانسه شکست خورده است؟

ج: ما این طغیان‌ها را بر پایه «مسئله نژادی» تحلیل نمی‌کنیم. ما اصلاً مفهوم «نژاد» را قبول نداریم. بیش و پیش از هر چیز، آنچه رخداد ابراز خشم مردم علیه خشونت است که پلیس مرتکب شد. وقایع اخیر هم بازتاب پیامدهای کنار گذاشتن سیاست‌هایی است که در سال‌های اخیر به‌ویژه با هدف بهبود زندگی محله‌های کارگرنشین تدوین شده بود و هم بازتاب خشونت محض پلیس است، که باز هم ساکنان محله‌های کارگرنشین‌اند که در معرض آن قرار دارند (وگرنه، چه دلیلی دارد که مرکز ورزشی یا کتابخانه را به آتش بکشند؟)

س: چه بخش‌هایی از جامعه در این اعتراض‌ها شرکت دارند؟
ج: این اعتراض‌ها انفجار ساکنان محله‌های کارگرنشین است که نابرابری اجتماعی و تبعیض آنها را به ستوه آورده است. اغلب هم بخش بزرگی از معترضان جوانان‌اند، حتی خیلی جوان، که هیچ چشم‌انداز اجتماعی روشنی در پیش رویشان نمی‌بینند. البته در کنار اینها نمونه‌هایی از فرصت‌طلبی نیز دیده می‌شود که هیچ ربطی به خواست‌های اجتماعی ندارد.
س: فرانسه در دهه‌های گذشته شاهد اعتراض‌های مکرر و بزرگ‌تری بوده است. آیا میان ناآرامی‌های گذشته- برای مثال، جنبش جلیقه زردها- و اعتراض‌های کنونی پیوندی نهادین وجود دارد؟

ج: نمی‌شود قطعاً گفت که پیوندی نهادین بین خود اعتراض‌ها وجود دارد. بین جلیقه زردها و بخشی از جنبش توده‌ی در اعتراض به تغییر شرایط بازنشستگی احتمالاً پیوندهایی وجود دارد، به‌ویژه در شهرهای کوچک و متوسط. ولی آنهایی که در شورش‌ها و خشونت‌های روزهای اخیر به خیابان‌ها آمدند در هیچ‌یک از دو اعتراض پیش‌گفته شرکت نداشتند. اما می‌توان گفت که بین سیاست‌هایی که به این اعتراض‌ها دامن زد پیوند نهادین وجود دارد: سیاست‌های سرمایه‌داری نولیبرالی که خدمات دولتی در محله‌های کارگرنشین و چشم‌انداز آینده روشن برای ساکنان آنها را از بین برد.

س: رسانه‌های غالب فرانسه چگونه این اعتراض‌ها را بازتاب دادند؟ در حالی که اعتراض‌ها دامنه‌دارتر می‌شد، گزارش‌های خبری این رسانه‌ها چه نقشی در شکل دادن افکار عمومی داشت؟

ج: این رسانه‌ها تقریباً هیچ اشاره‌ای به ریشه‌های اجتماعی این طغیان‌ها نمی‌کنند و «ضعف سیاست‌های شهرداری‌ها» را مقصر این وضع معرفی می‌کنند، در حالی که مسئله اینجاست که مکرون بود که از سال ۲۰۱۷ سیاست‌های شهرداری‌ها را مختل کرد. اما اگر بخواهیم نگاه گسترده‌تری به موضوع کنیم باید گفت که این قیام‌ها نشان‌دهنده میزان بحران در فرانسه است: بخشی از جامعه فرانسه دیگر درک نمی‌کند که بخش دیگری از جمعیت کشور با چه مسائلی درگیر است. به همین دلیل است که توضیح‌ها و تفسیرهای سطحی و نادرست رایج می‌شود و بورژوازی و رسانه‌ها نیز به‌راحتی از آنها به سود خودشان بهره‌برداری می‌کنند.

س: لطفاً درباره نحوه برخورد امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه، و دولتش با بحران جاری و مدیریت آن، و اینکه تا چه حد موفق بودند، توضیح دهید.

ج: شدت بحران در فرانسه به نقطه‌ای حساس رسیده است. همان‌طور که در مورد جنبش بازنشستگی و جلیقه زردها دیدیم، دولت با زور و خودکامگی به این اعتراض‌ها برخورد می‌کند. برخورد دولت با شورش‌های سال ۲۰۰۵ متفاوت بود. خط‌مشی مکرون بورش به پایه و اساس جمهوری است. اینجا [در نگاه مردم] «جمهوری» صرفاً به مفهوم رژیم رسمی جمهوری پنجم بناپارتی نیست، بلکه منظور از آن، آرمان‌ها و آرزوهای مردم فرانسه برای زندگی کردن همراه با پیشرفت اجتماعی مطابق با اصول حاکمیت مردمی است. دوره‌ای که اکنون آن را می‌گذرانیم برای آینده کشور بسیار خطرناک است.

س: نیروهای راست افراطی فرانسه در سال‌های اخیر قدرتمندتر شده‌اند. واکنش آنها به وضع کنونی چه بوده است؟ آیا تلاش دارند آتش این برخورد خشن با جوامع اقلیت فرانسه را شعله‌ورتر کنند؟

ج: راست افراطی تلاش دارد خودش را در موقعیتی قرار دهد که بتواند از این وضع به سود خودش بهره‌برداری کند و از بحران کنونی فرانسه برای خودش میوه‌چینی کند. خودکامگی دولت نیز به این رفتار آنها حقانیت می‌دهد. نیروهای راست افراطی فرانسه به ملی‌گرایی قومی دامن می‌زنند و در رخدادهای کشور در جست‌وجوی توجیهی برای تئوری‌های تهوع‌آور خودشان‌اند. باید افزود که بخشی از راست محافظه‌کار نیز می‌کوشد با ترویج و پیگیری همین گرایش، خودش را از بحران درونی‌اش نجات دهد. مرزهایی که پس از ۱۹۴۵ [پایان جنگ جهانی دوم] بین راست و راست افراطی وجود داشت به‌تدریج در حال محو شدن است. این تحول نیز به خطر عظیمی که در وضع کنونی وجود دارد می‌افزاید.

تفاوت بین ارزش اضافی «مطلق» و «نسبی» چیست؟

"کتابخانه یادبود مارکس" در این مقاله به بررسی دقیق دو روش اصلی پیشینه سازی سود به وسیله سرمایه داران می پردازد.

با خلاصه‌ای از "ارزش اضافی" آغاز کنیم. پیش از مارکس، اقتصاددانان به اهمیت کلیدی نیروی کار (همچون یکی از ویژگی‌های متمایز بشر) در تولید هر آنچه انسان برای بقای خود به آن نیاز دارد پی بردند. آنچه مارکس افزود، شناخت این حقیقت است که در نظام سرمایه‌داری، کارگران بابت فروش نیروی کار خود (ظرفیت برای کار) به هر کارفرمایی کمتر از آن ارزشی را که تولید می‌کنند مزد دریافت می‌دارند. این تفاوت یا "ارزش اضافی" را صاحبان سرمایه دریافت می‌کنند که بخشی از آن دوباره سرمایه‌گذاری شده ("انباشت سرمایه") و موجب ارزش اضافی بیشتری می‌شود. برای سرمایه‌داران این چرخه امری موجه است که زیربنای پویایی خارق‌العاده سرمایه‌داری است.

مارکس این فرایند را با تشبیهی توضیح داد که کارگری به مدت هشت ساعت در روز کار کند، ولی دستمزدی معادل حدود تقریباً نیمی از این زمان را دریافت کند. این تفاوت را سرمایه‌دار (مالک ابزار تولید) به صورت رانت، بهره یا سود مستقیم دریافت می‌کند. نرخ ارزش اضافی (یا نرخ بهره‌کشی یا استثمار) نشان‌دهنده نسبت کار مؤثر بدون دستمزد است که سرمایه‌دار دریافت می‌کند و مازاد بر مزدی است که بابت "زمان کار اجتماعی لازم" به صورت دستمزد مستقیم یا از طریق موانع غیرمستقیم اجتماعی (خدمات بهداشتی، آموزشی، مستمری دولتی، زیرساخت‌های حمل‌ونقل و جزاین‌ها) مورد نیاز بقاء و تولید نسل بعدی کارگران (تشکیل خانواده) کارگر دریافت می‌کند. عبارات "مطلق" و "نسبی"، اصطلاحهایی‌اند که مارکس برای اشاره به راه‌های مختلف سرمایه‌داران برای افزایش سودشان به کار می‌برند و سودی است که از ارزش اضافی (در نتیجه کار عملاً بدون دستمزد) کارگران به دست می‌آید. او در کتاب سرمایه اعلام می‌کند: "افزایش زمان کار به اندازه‌ای فراتر از زمانی که کارگر تنها ارزش نیروی کار خود را تولید کند، حاصل کار اضافی موجب ارزش اضافی مطلق می‌شود که در اختیار سرمایه قرار می‌گیرد". این امر، زمینه کلی نظام سرمایه‌داری و نقطه شروع تولید ارزش اضافی نسبی با این پیش فرض است که یک روز کاری به دو بخش تقسیم شده است، کار ضروری و کار اضافی.

برای افزایش مدت "کار اضافی"، زمان "لازم" با روش‌هایی کاهش می‌یابد تا دستمزد "کار لازم" در مدت کوتاه‌تر، تغییر نکند. "تولید ارزش اضافی مطلق، تنها بر اساس مدت زمان کار است. تولید ارزش اضافی نسبی، فرایندهای فنی کار و ترکیب جامعه را متحول می‌کند. افزایش سطح ارزش اضافی مطلق، مستلزم افزایش زمان کار بدون دستمزد (مدت زمان کار برای یک دستمزد ثابت) است. این امر را می‌توان با افزایش مدت روز کاری، هفته یا سال و یا با کاهش زمان استراحت و تعطیلات انجام داد، ولی از طریق روش‌های زیرکانه‌تر مانند اضافه کاری بدون حقوق، قراردادهای فرعی ساختگی، خُرده کاری و قراردادهای بدون تعیین ساعات کار لازم نیز اجرا می‌شود. افزایش سود از طریق ارزش اضافی نسبی، در درجه نخست، مستلزم افزایش بهره‌وری نیروی کار است. این امر می‌تواند مستلزم کاهش مستقیم دستمزد واقعی برای مدت زمان معینی باشد که اغلب با کاهش بهای کالاها و مصرفی (مثلاً از راه واردات ارزان) تسهیل می‌شود، ولی ویژگی‌ای کلیدی، افزایش بهره‌وری و شدت کار، همراه با مکانیزه کردن، اتوماسیون و "خردگرایی" فرایندهای تولید، در کنار فشارهای مستقیم و غیرمستقیم بر کارگران است.

تشخیص این دو اغلب واضح نیست. همان‌طور که خود مارکس اذعان داشت: "از یک نظر، هرگونه تمایز بین ارزش اضافی مطلق و نسبی تخیلی و غیرواقعی به نظر می‌رسد". ارزش اضافی نسبی، مطلق است، زیرا مشروط به

طولانی شدن مطلق مدت زمان کار، ورای مدت لازم برای حضور نیروی کار است و ارزش اضافی مطلق، نسبی است، زیرا نیازمند چنان افزایش بهره‌وری‌ای از نیروی کار است که زمان کار لازم به بخشی از روز کاری محدود شود. مارکس بر اهمیت شناخت تمایز بین این دو روش افزایش ارزش اضافی تأکید داشت و اعلام کرد: "شتاب انباشت از راه افزایش بیشتر نیروهای مولده و یا با استثمار بیشتر کارگران، دو فرایند کاملاً متفاوت هستند". شناخت تشبیه مارکس در استفاده از کارگری که تنها برای بخشی از ارزش ساعات کاری خود دستمزد می‌گیرد، دارای اهمیت است. مارکس در جلد سوم سرمایه، با عنوان "فرایند تولید سرمایه‌داری به‌عنوان یک کل"، تأکید می‌کند که مفهوم ارزش اضافی مربوط به مجموع ارزش تولید شده از سوی کارگران است.

تقسیم کار (در کارخانه، در اداره، در سوپرمارکت؛ بین تولید، توزیع و مبادله) ارزش‌گذاری مشخص هر فرایند یا فعالیت ویژه را دشوار می‌کند. بسیاری از مشاغل (مانند بازاریابی، بیمه، بانکداری یا تبلیغات) به‌خودی‌خود، هیچ "کالای" فیزیکی با ارزش خاصی تولید نمی‌کنند، ولی باین‌همه برای عملکرد و گردش سرمایه ضروری هستند.

علاوه بر این، امروزه تولید آن ارزش اضافی کل، محدود به هیچ کشوری نیست بلکه فرایندی جهانی است. استثمار فوق‌العاده کارگران در جنوب جهانی، شامل فرایند وابستگی، مبادله نابرابر، و تعمیم ارزش اضافی نسبی در سراسر جهان است. سرمایه، به‌طور فزاینده‌ای از ترکیبی از روش‌ها - مطلق و نسبی - برای افزایش ارزش اضافی استفاده می‌کند. یک نمونه بارز، شرکت آمازون است که با استفاده از فناوری‌های نظارتی و اتوماسیون در "مراکز اجرایی" خود حداکثر ارزش اضافی را از کارگران خود می‌گیرد.

کارکنان مجاز به نشستن نیستند، مگر در زمان ۳۰ دقیقه استراحت بدون دستمزد برای خوردن ناهار، و تعداد دفعه‌ها و مدت زمان استفاده آنان از سرویس بهداشتی به‌شدت کنترل می‌شود (مطلق). کالاها به‌وسیله نقلیه از قفسه‌های انبار با سیستم‌های رباتیک به "بسته‌بندی کننده‌ها" منتقل می‌شوند. نظارت بر بازده کار همه کارکنان به تعیین هدف‌ها برای افزایش نرخ بازدهی افراد در واحد زمان (نسبی) منجر می‌شود.

در بخش عمومی، فرایندهای مشابه اغلب شامل روش‌هایی کمتر مستقیم از جمله کاهش بودجه خدمات بهداشتی، آموزشی، و رفاه اجتماعی است که به فشار فوق‌العاده بر کارکنان برای ارائه کار ولی بدون امکانات لازم منجر می‌شود. امروزه در سراسر سیستم اقتصادی مشخص است که دستمزدهای واقعی چگونه به‌طور مستقیم یا از راه کاهش قدرت خرید، کاهش یافته‌اند. روش دوم از راه نرخ تورم یا ابزارهایی دیگر از جمله "کوچک کردن" (کاهش محتوای مواد غذایی بسته‌بندی شده) و افزایش "پنهان" مالیات‌ها حاصل می‌شود. برای مثال، این شیوه اخیراً در بریتانیا با ثابت نگه داشتن کمک هزینه‌های شخصی و آستانه پرداخت مالیات بر درآمد (که موجب کاهش معیشت افراد کم‌درآمد می‌شود) و پایان دادن به تضمین در نظر گرفتن عامل‌های "سه‌گانه" مؤثر در سطح واقعی حقوق بازنشستگی انجام می‌شود.

حمله‌هایی فزاینده نیز به موازات این فرایندها بر دستمزدهای اجتماعی در جریان است. افزایش سن بازنشستگی (که در تظاهرات مردم بسیاری از کشورها در کانون مطالبات‌شان است و مبارزه تحسین‌برانگیز زحمتکشان فرانسه از آخرین نمونه‌های آن بود)، یورش بزرگ علیه خدمات بهداشتی، آموزشی، اجتماعی، و رفاهی، شرایط ایمنی و کار، استانداردهای غذایی و کیفیت محیط شهرها، وضعیت حومه شهرها، آبراه‌ها، دریاها، و آب‌وهوا، در زمره این حمله‌ها هستند. یورش به این عناصر دستمزد اجتماعی که همگی دستاوردهای سال‌ها مبارزه بوده‌اند و بسیاری‌شان در زمان مارکس عملاً وجود نداشتند، نشان‌دهنده افزایش استخراج ارزش اضافی مطلق است که اغلب آشکار نیستند اما همچون تهاجم به سطح دستمزدها مهم‌اند.

مبارزه علیه تشدید مستمر استثمار سرمایه‌داری از راه استخراج ارزش اضافی، محور اصلی مبارزه طبقاتی است. مفاهیم ارزش اضافی مطلق و نسبی همچنان ابزارهای تحلیلی‌ای ارزشمند برای کشف تغییر روش‌های استثمار و به‌منظور مقابله با آن هستند.

ادامه باربارا مونتالو آوارز: کوبا کشوری تروریستی ...

جنگ اقتصادی علیه کوبا است.

آوارز در ادامه می‌گوید: "حتا گروه‌های مذهبی‌ای که خواهان کمک به کشورمان اند از انجام این کار منع می‌شوند، زیرا نام کشور ما در فهرست کشورهای حامی تروریسم است. این امر تأثیر محاصره اقتصادی بر تجهیزات مورد نیاز برای سیستم بهداشتی و آموزشی و صنعت گردشگری را که یکی از سرچشمه‌های اصلی درآمد ارزی کوبا هستند بدتر می‌کند."

سفیر کوبا می‌گوید: "از آنچه می‌گذرد اگر مردم بیشتری در ایالات متحده و در سراسر جهان اطلاع بیشتری پیدا کنند به‌خشم آمده و برافروخته می‌شوند. مردم باید درباره آنچه در کوبا روی می‌دهد بیشتر بدانند. ما بر این باوریم که این اطلاع‌رسانی همبستگی‌ای بیشتر با مردم کوبا را به‌وجود خواهد آورد. ما از مردم می‌خواهیم که با مطالعه و یادگیری بیشتر درباره آنچه می‌گذرد خود را آگاه‌تر سازند. تنها به حرف ما تکیه نکنند."

آوارز گفته فیدل کاسترو را به‌یاد می‌آورد که از مردم می‌خواست نه تنها به گفته‌های او و دیگر رهبران گوش دهند، بلکه با به‌کارگیری منابع دیگر واقعیت را ببینند و بیاموزند.

آوارز ادامه می‌دهد با این کار مردم درخواهند یافت که "با کوبا سزاوار نیست رفتاری شود که با یک کشور حامی تروریسم می‌شود. کوبا خود قربانی تروریسم شده است."

آوارز می‌گوید: همان‌طور که کاسترو زمانی گفت 'فکر نمی‌کنم حل مشکلات بین کوبا و ایالات متحده چندان دشوار باشد. همه چیز به این بستگی دارد که گفت‌وگو، تبادل نظر بین دو کشور وجود داشته باشد' رئیس‌جمهور ایالات متحده با حذف نام کوبا از فهرست کشورهای حامی تروریسم، می‌تواند گفت‌وگو و تبادل نظر را جایگزین روابط خصومت‌آمیز کند.

این فهرست را وزیر امور خارجه ایالات متحده تهیه کرده است. برای حذف نام کوبا از فهرست نیازی به تأیید کنگره ایالات متحده نیست، کافی است بایدن، رئیس‌جمهور، قلم به‌دست گیرد و نام کوبا را از لیست حذف کند.

اما در فروردین‌ماه سال جاری، آنتونی بلینکن، وزیر امور خارجه، به کمیته قدرت‌مند روابط خارجی مجلس نمایندگان گفت دولت برای برداشتن نام کوبا از فهرست کشورهای حامی تروریسم هیچ برنامه‌ای ندارد.

آوارز می‌گوید: "ما بر این باوریم که مردم ایالات متحده هرچه بیشتر درباره رویدادها در ارتباط با کوبا بدانند در مخالفت با سیاست کشورشان با کوبا بیشتر موضع‌گیری خواهند کرد."

بایدن به راحتی می‌تواند با یک حرکت قلم این موضوع را حل کند، اما مانند هر موضوع دیگری در سیاست، افراد صاحب قدرت به‌ندرت کار درست انجام می‌دهند.

برای تغییر سیاست به قدرت مردم نیاز است. ما باید از تلاش عالی کارزار همبستگی کوبا در بریتانیا و جنبش بین‌المللی که هدف آن بسیج قدرت مردم در برابر محاصره ددمنشانه و غیرقانونی علیه کوبا حمایت کرده و در مخالفت با گنجاندن نام کوبا در فهرست کشورهای حامی تروریسم اعتراض کنیم.

اگر در اتحادیه‌های عضو هستید، از اعضای آن بخواهید صدای خود را در بریتانیا و از طریق سازمان‌های بین‌المللی و تشکیلات سیاسی‌شان بلند کنند. در گردهمایی‌ها از سخنرانان دعوت کنید درباره تأثیر سیاست‌های ددمنشانه و غیرقانونی ایالات متحده در ارتباط با کوبا صحبت کنند.

در مورد ایستادگی و تاب‌آوری الهام‌بخش مردم کوبا به‌درستی سخن رفته است. برای تغییر سیاست ایالات متحده نسبت به کوبا از هر اقدامی که بتواند در راستای راه‌گشایی این معضل باشد کوتاهی نوزیم.

کوبا همواره در پی برقراری مناسباتی دوستانه با ایالات متحده بوده است، اما فرصت برقراری چنین مناسباتی در پی اقدام نظامی یا محاصره غیرقانونی هرگز پیش نخواهد آمد.

کوبا به‌اندازه اوکراین یا هر کشور دیگری حق حاکمیت دارد. اما به‌گفته کاسترو، موضع ما این است که زیر بار آن شرایطی که ممکن است دشواری‌های اقتصادی موجود بین ایالات متحده و کوبا را برطرف سازد اما استقلال و حاکمیت ملی‌مان را خدشه‌دار کند، نخواهیم رفت.

ادامه به خطر انداختن سلطه دلار ...

کافی به کشور متروپل صادر می‌شود. می‌بینیم که این سازوکار غالب در گردش ارزی جهان سرمایه‌داری به همان هدفی دست می‌یابد که در دوره استعمار با استفاده مستقیم از نیروی قهریه (اعمال زور) حاصل می‌شد: پایین آوردن تقاضا در جهان سوم و به چنگ آوردن مواد خام از جهان سوم به قیمت ثابت. به‌طور خلاصه، سازوکار ارزی معاصر تجلی امپریالیسم است. همچنین، می‌توان نتیجه گرفت که پول هر کشور جهان سومی تولیدکننده کالاها، اولیه، یا پول گروهی از آنها، نمی‌تواند ارز مسلط باشد، بدون اینکه به کل این ساختار امپریالیستی آسیب برساند و ثبات سرمایه‌داری معاصر را که مبتنی بر آن است به خطر اندازد. سلطه دلار عنصری تعیین‌کننده در این سازوکار ارزی است. بنابراین، اقدام‌هایی که در حال حاضر برای دلارزدایی صورت می‌گیرد به ریشه‌های این سلطه متروپل‌های امپریالیستی ضربه می‌زند. موضوع فقط این نیست که یک سازوکار ارزی جایگزین دیگری شود. موضوع ثبات تمام نظامی است که بر بنیاد سلطه متروپل‌های امپریالیستی استوار است و بهای آن را ملت‌های جهان سوم می‌پردازند. به همین دلیل است که نه تنها آمریکا، بلکه تمام دنیای سرمایه‌داری کشورهای متروپل با تمام وجود تلاش خواهد کرد که از «روند دلارزدایی» جلوگیری کند. این تلاش‌ها ممکن است شامل استفاده از اجبار غیراقتصادی علیه حکومت‌هایی باشد که برای دلارزدایی می‌کوشند.

خلاصه اینکه کوشش برای دلارزدایی بیانگر و تجلی بحران کنونی سرمایه‌داری است و درست به همین دلیل است که سرمایه‌داری ماهیت بی‌رحمانه‌اش را کاملاً آشکار خواهد کرد.

ادامه علت ریشه‌ی بحران جاری و رخداد‌های ...

س: واکنش نیروهای چپ فرانسه به این اعتراض‌ها چگونه بوده است؟ آیا در برخورد با بحران کنونی چپ‌ها همکاری و همیاری می‌کنند؟

ج: دو پاسخ می‌توانم به این پرسش بدهم. از سال ۲۰۱۸، به ابتکار بخشدار کمونیست یکی از کمون‌های [بخش‌های] بسیار شناخته‌شده در منطقه پاریس [به نام گرینی]، و با همراهی دیگر بخشداران چپ‌گرا و حتی بخشدارانی که چپ نبودند، «درخواست گرینی» [برای افزایش سرمایه‌گذاری در حومه شهرهای بزرگ] منتشر شد. تدوین این درخواست خودش نشان‌دهنده وضعیت ناپه‌نچار محله‌های کارگرنشین و ضرورت برداشتن‌های گام‌های سیاسی اساسی برای بهبود این وضعیت بود.

امروزه، بخشی از چپ، به‌ویژه «فرانسه تسلیم‌نشده»، وضعیت کنونی را «انقلابی» [ارزیابی می‌کند. [به نظر ما] این ارزیابی اشتباه است. در شورش‌های اخیر، خواست‌های دموکراتیک و اجتماعی مطرح نشد، بلکه این شورش‌ها صرفاً تجلی خشونت‌آمیز یک بن‌بست بود که به‌صورت کنش‌های سلبی و مخرب بروز کرد. مسئله اینجاست که به این سردرگمی - که علت‌های آن هم در تبعیض ریشه دارد و هم در بحرانی اجتماعی که محله‌های کارگرنشین دچار آن هستند - چه واکنشی باید نشان داد.

س: تفسیر و تحلیل حزب کمونیست فرانسه از این اعتراض‌ها چیست؟ به نظر شما، روند تحولات در ماه‌های آینده چگونه خواهد بود و حزب کمونیست فرانسه چگونه می‌تواند بر این روند اثر بگذارد؟

ج: حزب کمونیست فرانسه تلاش دارد دو بخش طبقه کارگر و زحمتکش‌شان را که خواست‌ها و نیازهای یکدیگر را درک نمی‌کنند، ولی منافع عینی‌شان هم‌پوشانی دارد، به یکدیگر نزدیک کند. به بیان دیگر، موضوع عبارت است از اتحاد طبقه کارگر حول منافع مشترک این طبقه. به همین دلیل، حزب ما «اشتی ملی برای برابری جمهوری خواهی» [را طرح و پیشنهاد کرده است که در بر دارنده خواست‌هایی اساسی است: اشتغال و آینده کار؛ برابری [حقوق و امکانات] برای همه و بازسازی خدمات دولتی؛ تقد سلطه سرمایه بر همه جنبه‌های زندگی‌مان؛ [حفظ و توسعه] شالوده جمهوری مبتنی بر حقوق نوین شهروندان و کارگران؛ نقش و سهم فرانسه در ایجاد اروپا و دنیایی سرشار از صلح و همکاری. هنوز هیچ چیز قطعی نیست، ولی زمان به‌سرعت می‌گذرد و وقت کم است.



«باربارا مونتالو آلوارز»: کوبا کشوری تروریستی نیست، پس چرا هنوز در فهرست کشورهای حامی تروریسم ایالات متحده گنجانده شده است؟

مصاحبه روزنامه «مورنینگ استار» با «باربارا مونتالو آلوارز»، سفیر کوبا در باربارا مونتالو آلوارز، سفیر کشور کوبا در بریتانیا، در مصاحبه‌ای ویژه با روزنامه «مورنینگ استار» گفت کشورش خواستار حذف نام کوبا از فهرستی است که ایالات متحده از دولت‌های حامی تروریسم تهیه کرده است.

باربارا مونتالو آلوارز می‌گوید: «ایالات متحده کیست که این فهرست را ایجاد کند؟ چه کسی چنین اختیاری را به حاکمانش داده است؟ ما صلاحیت اخلاقی ایالات متحده را برای تهیه چنین فهرستی به رسمیت نمی‌شناسیم و رهبران و سران ایالات متحده خوب می‌دانند که کوبا هیچ ارتباطی با تروریسم ندارد.»

در این فهرست که نخستین بار در سال ۱۹۷۹ / ۱۳۵۸ منتشر شد، سوریه، عراق، یمن جنوبی، و لیبی کشورهای حامی تروریسم نامیده شدند. سه سال بعد، در سال ۱۹۸۲ / ۱۳۶۱، در دوره ریاست جمهوری رونالد ریگان نام کوبا به این فهرست افزوده شد. چرا؟ زیرا در پشتیبانی از مبارزات انقلابی علیه استعمار در آمریکای لاتین و آفریقا، از جمله علیه رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی، موضع‌گیری کرد.

یکی از دلایل برای افزودن نام کوبا به این فهرست، پشتیبانی این کشور از نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا (فارک) بود. اما همان‌طور که آلوارز می‌گوید: «رئیس‌جمهور جو بایدن در سال ۲۰۲۱ / ۱۴۰۰ نام 'فارک' را از فهرست گروه‌های تروریستی پاک کرد.»

کوبا همچنین میزبان و تسهیل‌کننده گفت‌وگوهایی بوده است برای پایان دادن به کشمکش طولانی‌مدت در کلمبیا، گفت‌وگوهایی که چندی پیش در هاوانا به پذیرش تعهداتی از سوی فارک منجر شد. پذیرش این تعهدات ممکن است راه را برای برقرار شدن صلح پایدار در کلمبیا هموار سازد.

کوبا اکنون در این فهرست در کنار ایران، کره شمالی، و سوریه قرار گرفته است که محدود شدن کمک‌های خارجی، منع فروش سلاح‌های دفاعی، کالاهایی که می‌توانند برای طرح‌های غیرنظامی یا نظامی به کار گرفته شوند و نیز دیگر محدودیت‌های مالی به کوبا را موجب شده است.

آلوارز می‌گوید: «چنین اقدامی به‌طور آشکار بر اساس انگیزه‌هایی سیاسی از سوی ایالات متحده انجام گرفته است و آسیب‌هایی را که تا کنون به سبب محاصره غیرقانونی متوجه کوبا شده‌اند افزایش خواهد داد.»

ایالات متحده از سال‌های پایانی دهه ۱۹۵۰ / ۱۳۳۰ تحریمی را بر این کشور خودمختار دریای کارائیب اعمال کرده است که از رسیدن همه کالاهای اساسی مورد نیازش مانند نفت و تجهیزات پزشکی به آن جلوگیری می‌کند.

دولت کوبا بر اساس پژوهش‌های سازمان ملل، زیان کلی بر اقتصاد کشورش در بازه زمانی شش دهه تحریم را بیش از ۱۰۰ میلیارد یوند برآورد کرده است.

با وجود اینکه هر سال مجمع عمومی سازمان ملل متحد با اکثریت قاطع آرا به پایان تحریم‌های اقتصادی رأی می‌دهد، ایالات متحده از پذیرفتن آن سر باز می‌زند.

گنجاندن کوبا در فهرست کشورهای حامی تروریسم به چالش‌هایی عظیم که مردم کوبا از مدت‌ها پیش با آن‌ها روبرو هستند می‌افزاید.

رئیس‌جمهور باراک اوباما در سال ۲۰۱۵ / ۱۳۹۴ برای بیرون آوردن کوبا از فهرست گروه‌های حامی تروریسم و کاهش محدودیت‌های تجاری و گردشگری گام‌هایی برداشت.

آلوارز می‌گوید: «دولت اوباما ۳۲ قرارداد مختلف با کوبا امضا کرد. اما دولت ترامپ ۱۰ روز پیش از پایان دوره ریاست جمهوری‌اش ۲۴۳ تحریم علیه کوبا را دوباره تمدید کرد که همه آن‌ها در دوران بایدن هنوز اعمال می‌شوند.»

آلوارز می‌افزاید: «تمدید دوباره تحریم‌ها و بازگرداندن کوبا به این فهرست، وضعیت

سیاسی‌ای نابه‌هنجار پدید آورده است و بسیاری از سازمان‌های دیگر مانند جامعه کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب، اتحادیه اروپا، و بسیاری از سازمان‌های درون ایالات متحده برداشتن نام کوبا از این فهرست را خواهان‌اند.

پس چگونه است که رئیس‌جمهور جو بایدن نام کوبا را از این فهرست برنداشته است؟

زمانی که دولت اوباما روابط با کوبا را به تدریج بهبود می‌بخشید، بایدن معاون رئیس‌جمهور بود. او می‌گوید: «اما اکنون بایدن با حفظ سیاست‌های ترامپ در مورد کوبا مشکلی ندارد. به نظر می‌رسد معضل کوبا نه در ارتباط با مسئله‌ای در سیاست خارجی بلکه با بودن اختلاف نظر در درون حاکمیت ایالات متحده در ارتباط است. ما در وضعیتی عجیب‌وغریب بسر می‌بریم. در این وضعیت کسی با اقتداری که دارد در برابر اکثر کشورهای جهان که خواهان بهبود مناسبات با کوبا هستند، از تحقق آن سر باز می‌زند.»

سفیر کوبا می‌گوید: «قرار گرفتن نام کوبا در این فهرست آسیبی شدید به کشور وارد می‌کند. در همان آن که نام کوبا به فهرست برگردانده شد ۴۵ بانک بین‌المللی روابطشان را با کشور کوبا قطع کردند. این بسیار فراتر از دشمن‌تراشی است. تحریم باعث شده که برنامه‌های اقتصادی و تجاری و زندگی همه مردم کوبا با خطر و نابسامانی روبرو شود. این یک

ادامه در صفحه ۱۱

کمک‌های مالی رسیده

به یاد جان‌باختگان توده ای، از ایران ۲۵۰ یورو
کمک به جنبش انقلابی، از آمریکا ۱۰۰۰ دلار

لطفاً در مکاتبات خود با آدرس‌های زیر از ذکر هرگونه نام اضافی خودداری کنید.

B.M. Box 1686, London WC1N 3XX, UK

آدرس پستی:

<http://www.tudehpartyiran.org>

آدرس‌های اینترنت و «ای-میل»

E-Mail: dabirkhaneh_hti@yahoo.de

Nameh Mardom No. 1186
Central Organ of the Tudeh Party of Iran

17 July 2023

شماره فاکس و تلفن
پیام گیر ما

004930
23629727

